

قیام ایران

ز نظر شورای نویسندگان

ازگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

حسنعلی مسکان

عاقبت کار فلسطینی‌ها

ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه در گفتگو با دادویدین پورات یک روزنامه‌نگار اسرائیلی راجع به مسئله فلسطین نظریاتی ابراز داشته است که دادوستدش برای هموطنان ما خالی از فایده نیست.

شیراک گفته است که "اولاً" او به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی عقیده ندارد و ثانیاً "دلیلی نمی بیند که" "الفصح" بعنوان نماینده نهضت فلسطین شناخته شود.

اگرچه بعد از انتشار این گزارش در یکی از روزنامه‌های اسرائیل، سخنگوی هتلل ماتینیون - مقر نخست وزیری فرانسه - اطلاعیه‌ای انتشار داد و اعلام داشت این گفتگو برای انتشار در روزنامه نبوده است مع الوصف همانطور که مفسران فرانسوی اظهار عقیده کردند بیانیه "ماتینیون" تأییدیه بود نه تکذیب نامه. ظاهراً "کاخ" نخست وزیر فرانسه با انتشار این بیانیه خواسته است دول عرب را کمک کند تا در محظور نیفتند و مجبور نباشند درقبال معا حبه شیراک عکس العمل نشان دهند و بی‌دانشانه اعتراض بنویسند و توضیح بخواهند.

بقیه در صفحه ۱۲

مصاحبه دکتر شاپور بختیار با تلویزیون ایرانیان



بوده ایم و خواهیم بود تا آنجائی که میدانیم چیز تازه‌ای اضافه نشده. اما آن قسمتی که مربوط به شاهزاده رضا پهلوی است و مسافرت‌ها که ایشان به اروپا می‌کنند و ملاقات‌ها که دست می‌دهد، ما همیشه در کا در قانن اساسی صحبت کرده ایم و توضیحاتی داده ایم راجع به مفهوم قانن اساسی و حاکمیت ملی و مسائلی که ملت ایران بعد از این قدر مسائل و مظلومی که در چند سال اخیر دیده، چه انتظاراتی از اجرای این قانن اساسی دارد و چه وظیفه‌ای کسی که وزارت تاج و تخت سلطنت است دارد و ملت و مملکت چه انتظاراتی از آنها ممکن است داشته باشد. برای این مبنا بود که هر دفعه این مسائل کلی را، یعنی مفهوم قانن اساسی، حاکمیت ملی و احترام به قانن اساسی مخصوصاً از طرف شاهزاده رضا پهلوی، مورد بحث قرار گرفت.

بقیه در صفحه ۲

نماینده تلویزیون "ایرانیان" که در لوس آنجلس برنا می‌بخش می‌کند، در این هفته دربار رئیس معا حبه‌ای با دکتر شاپور بختیار ربعمل آورد که ما قسمتی از آن را در زیر نقل می‌کنیم.

سؤال - آقای دکتر بختیار، اخیراً هما هنگی بیشتری ما بین جبهه نجات ایران و نهضت مقاومت ملی به چشم می‌خورد که آیا "نتیجه" دیدار شما با وارث تاج و تخت ایران است، ممکن است بینندگان تلویزیون ایرانیان را در جریان این امر قرار دهید؟

دکتر بختیار - مسئله دوگانه‌ای باید بررسی شود، یکی ارتباط با جبهه نجات است که من قبلاً با آقای دکتر امینی راجع به پنج ماده توافق کردیم، ما نسبت به مواد آن قرار و قرارداد

گزارش هسته‌های اطلاعاتی نهضت:

قتل فرمانده توپخانه

انسانی و خسارات مادی به نحو نظرگیری افزایش یابد.

سرهنگ کیش فرماندهی واحدهای توپخانه طی اعتراضی که منجر به مشاجره لفظی شد، خطاب به رضائی گفت: ایمن فرمان یک خیانت مسلم است و نتایج آن جبران ناپذیر بوده است.

رضائی با برافروختگی و ناسزا به‌وی می‌گوید: تو با چه جراتی به فردی که مورد تائید و حمایت امام قسرا دارد تهمت خیانت می‌بندی؟

در نتیجه مشاجره با لایمی گیرد و رضائی با سلاح کمری سرهنگ کیش فرمانده واحد توپخانه را نشانه می‌گیرد و وی را با تلیک تیرا زبانی درمی‌آورد.

بدنبال درگیری‌های لفظی میان سرهنگ صبا دیشیاری و رضائی فرمانده سپاه پاسداران که چندی قبل به عزل سرهنگ صبا دیشیاری از فرماندهی نیروی زمینی منجر شد، عناصر صرملی اینک پسرده از ماجرا برمی‌دارند: در آخرین جمله‌ی وسیع نیروهای جمهوری اسلامی به عراق، کارشناسان ارتش توصیه می‌کنند که ۲۴ واحد توپخانه به منظور پشتیبانی از نیروهای پیاده‌نظام بطور فشرده در یک منطقه محدود استقرار یابند ولی این تاکتیک بوسیله رضائی فرماندهی سپاه پاسداران نقض و مقرمی شود که واحدهای توپخانه در سرا سرجیه‌ها استقرار یابند. همین پراکندگی سبب می‌شود که میزان تلفات

حکایت از دوروحیه

هادی پرواد

گاه آمیخته با خشم و گاه برسبیل "موعظه" از این "تکرارهای مغل و بیجا صل" گلابه کرده‌اند.

از گروه "نصیحت‌گران" هستند که ظاهراً نه با لحن مخالف بلکه به سه عنوان "صلاح اندیشی" و "بی‌تاکید بر" مسائل ضروری تر - "هشدار" می‌دهند که "امروز با یهدرا ندیشه‌ی پیوندها بود و به خواست‌های عمومی و شعراهای همه پسند پرداخت و کاری کرد که فاصله‌ها برچیده شود البته نوبت به ایمن مقولات نیز خواهد رسید!

برخی نیز با آرازی بین فراتر می‌گذارند و چنین می‌حاشی را از پایه مهممل و همسنگ "اوهام و خرافات" و بسدور از شاه مردم عاقل می‌بینند.

ظاهراً "جماعتی را چندان دانشین نیست که در "قیام ایران" و سایر نشریات و پیام‌های نهضت، از این کلمه‌ی "دمکراسی" و این اصطلاح "حاکمیت ملی" بیش از اندازه سخن می‌رود، بعضی در مکالمه و دیدارهای اتفاقی، معدودی هم در مکاتبات و مقالاتی "این جا و آن جا،

وزیر امور خارجه فرانسه:

روابط تهران - پاریس

"ژان برنار رمون"، وزیر امور خارجه فرانسه، شب ۲۴ اوت در مصاحبه‌ی با کانال دوم تلویزیون فرانسه درباره روابط پاریس و تهران اظهار داشت که آزادسازی گروگان‌های فرانسوی اسیر در لبنان، بدل مشغولسی دائمی دولت فرانسه را تشکیل می‌دهد. وی تائید کرد که تا زمانیکه گروگان‌های فرانسوی اسیر در لبنان آزاد نشوند عادی سازی روابط دیپلماتیک با رژیم تهران که اکنون در سطح کار قرار دارد و همچنین سفر احتمالی وی به تهران، قابل بررسی نیست.

رئیس دیپلماتسی فرانسه گفت، آزادی دوگروگان فرانسوی در چند هفته پیش به ما ثابت کرد که رژیم تهران، بر گروگان گیرها در لبنان، نفوذ بسیار دارد. از این روی، انتظار داریم که رژیم تهران یک بار دیگر از نفوذ خود برای آزادسازی گروگان‌های فرانسوی استفاده کند.

تلویزیون فرانسه - کانال دوم

قطعه نامه جامعه پزشکان آلمانی

نظام پزشکی آلمان، با دریافت این گزارش طی نامه‌ای به نهضت مقاومت ملی ایران - شاخه آلمان پاسخ داده است. دکتر بایر یکی از مدیران نظام پزشکی، که تا مه‌جوابیه‌ها مضای اوست چنین می‌نویسد:

"رئیس نظام پزشکی آلمان به من ماه موریت داده است تا در پاسخ نامه مورخ ۱۵ اوت شما به اطلاع برسانم که طی قطعه نامه پیوست، جامعه پزشکان آلمان رفتار جمهوری اسلامی را با همکاران ایرانی محکوم می‌کند.

با احترامات - دکتر بایر - بقیه در صفحه ۴

نهضت مقاومت ملی ایران - شاخه آلمان طی گزارش مشروح و مستند، سازمان نظام پزشکی آلمان غربی را در جریان اعتراض‌های سازمان یافته پزشکان ایرانی علیه تصمیمات دولت جمهوری اسلامی قرار داد. در این گزارش به سازمان نظام پزشکی آلمان اطلاع داده شد، که دولت اسلامی با تصویب قانونی، سازمان نظام پزشکی ایران را منحل کرد و چون پزشکان بقصد اعتراض به این قانون ضد ملی و ضد صنفی به اتمام رسانیدند، سبب و ضمیمه دست زدند، عوامل رژیم دهها تن از پزشکان را توقیف و زندانی و برخی از آنان را در زندان شکنجه کرده‌اند.

تابوسی نامه.

لندن: انفجار بمب

اثری بزرگوار و هزار ساله

در مغازه یک ایرانی

در صفحه ۵

در صفحه ۶

بقیه در صفحه ۳

مصاحبه دکتر شاپور بختیار با تلویزیون ایرانیان

بقیه از صفحه ۱

البته در میان صحبت‌ها مسائل براندازی و چگونگی براندازی از یک طرف، و از طرف دیگر مسئله چگونگی حکومت بعدی به مفهوم واقعی قانون اساسی مطرح شد که مادوباره مملکت را از یک نوع دیکتاتور به یک نوع دیکتاتور دیگر تبدیل کنیم. این دفعه افراد برجسته‌ای هم زنده‌ی مقام ملت در جلسات جداگانه با ایشان صحبت کردند و تا آنجائی که شاهزاده رضا پهلوی یکی دوروی بعد به بنده موضوع را گوشزد کردند، عقاید بسیار نزدیکی بوده است. آنچه را دوستان نهضت مقاومت ملی ما بیان کردند مورد تایید ایشان بوده. این دوستان ما توضیحاتی داده‌اند راجع به اینکه جوانان ایران چگونه نسبت به قانون اساسی بر اثر عدم اجرای آن بدبین شده‌اند، برداشتی که داشته‌اند و کمبودی که از نظر دمکراسی در ایران بوده، مورد بحث قرار دادند و گمان می‌کنم که بسیار مفید بوده، چون خیلی باز صحبت شده و بدون هیچ قسم ملاحظه، البته با کمال ادب و تواضع، مذاکرات را ایسین جوان‌ها کردند و هیچ نقلیه، ابهامی نگذاشتند راجع به برداشتی که ما از قانون اساسی و دمکراسی بطور کلی در ایران داریم.

س- بله، اما نکته‌ای که این وسط جلب نظرمی کند این است که در اعلامیه دفتر وارث تاج و تخت، شما آقای دکتر امینی به عنوان متاوران پادشاه معرفی شده‌اید. این امر که شما پذیرفته‌اید به عنوان متاوران پادشاه، تا بخت پادشاه ایران بشوید، عده‌ای از ملی‌گرایان و همچنین طرفداران حاکمیت ملی را یک مقداری متعجب ساخته، ممکن است شما در این مورد توضیحاتی بفرمایید؟

دکتر بختیار- تا آنجا که مربوط به شخص بنده است و تا آنجائی که بیاد دارم، از اینجای سال پیش تا به حال عنوانی که ما برای شاهزاده رضا پهلوی قائل هستیم همین شاهزاده رضا پهلوی است. چون ایشان به سر پادشاه ایران نماند، پس شاهزاده هستند و ایشان ولیعهد ایران بودند، پس خودشان وارث تاج و تخت قانونی هستند، البته تا شاید مردم. پس هیچ تغییری نکرده، هیچ قرارداد هیچ چیز تا زده‌ای ما امضاء نشده، اما ایشان از بنده، خارج از این جلسه، یکی دو ماه قبل، راجع به اقداماتی که می‌کنند و چگونگی این اقدامات ستواتی کردند و نظرات مرا خواستند.

بنده هم با کمال اخلاص خدمتشان عرض کردم، ایشان گفتند برای اینکه از این اصولی که شما به آن‌ها معتقد و پای بند هستید بر طبق قانون اساسی انحراف حاصل نشود، بهتر این نیست که یک عده‌ای متاوران باشند؟ گفتیم بسیار خوب است و هر قدر این‌ها با تجربه‌تر، بی‌غرض‌تر، بی‌نظیرتر، وطن‌دوست‌تر باشند، البته بهتر است. ایشان به بنده فرمودند که آیا شما خودتان حاضرید یکی از این متاوران باشید؟

بنده گفتیم برای روشن کردن ذهن شاهزاده، بنده همیشه آمادگی دارم، هر وقت متاوران بشود، من با کمال صداقت نظر خودم را خواهم گفت و این هم‌کاری است از طرف آدمی با ایمان و آدمی که او همه از هیچ کس، مخصوصاً از آنها بدخواهان، هیچ وقت نداشته است. پس بنده یا آقای امینی یا

جناب عالی یا دیگران، هر کدام، عده‌ای بالاخره معدود، در هر موردی، چه دسته‌جمعی، چه جداگانه، ایشان بخواهند شور بکنند، با کمال میل حاضر هستیم نظرات خودمان را به ایشان عرض کنیم. اما، آنچه را که دفتر ایشان منعکس کرده ارتباطی با بنده شخصاً ندارد. شاید آقای دکتر امینی هم همین طور باشد. باید از خودشان بپرسید، آن‌ها لقبی که قائل هستند برای شاهزاده،

شهریا را بر ایران است، رضا شاه دوم است، که این مسائل را مطلقاً از نظر حقوق اساسی بحث کرده‌ایم و جدل هم نمی‌خواهیم بکنیم راجع به آن. این یک شرایطی دارد. ولی در این که ایشان شاهزاده هستند و وارث تاج و تخت هستند و ولیعهد ایران بودند، اگر شما قانون اساسی را قبول دارید این راه را باید قبول داشته‌باشید. حالا قانون اساسی اجرا نمی‌شود، محمدرضا شاه توجه به امر نداشت و غیره، غیره، خوب پس از بیست و پنج سال اگر دوباره برگردیم به همان حرف‌ها، من گمان می‌کنم این یک قدم کسار را پیش نمی‌برد.

س- بنده در این مورد تعجب آور فقط همان تیترا آقای دکتر بختیار را می‌شناسم و پادشاه ایران یک قدری ...

دکتر بختیار- بنظرم اگر متن را بخوانید، آقای دکتر بختیار هیچ چیزی نگفته، دفترشهریا را بر ایران گفته‌اند که آقای دکتر بختیار مورد شور قرار می‌گیرد و باید عده‌ای که عده‌شان از اینجاست و زیادتر نباشد، بنده تکرار می‌کنم که موافق هستم. هر وقت ایشان شعوری خواستند، ایشان جای خود دارند، جناب عالی هم که اینجا تشریف دارید و یک سمت این چنینی ندارید اگر از بنده مشورتی بخواهید راجع به کار ایشان، راجع به وظایف ملی‌تان، من نظرسر خودم را خواهم گفت.

س- آقای بختیار، اخیراً اعلام داشتید که سیاست خارجی قصد دارد از دل این رژیم، یعنی رژیم خمینی، یک جانشین درست بکند، ممکن است بفرمایید که چه عواملی باعث شده که شما یک چنین نظری داشته باشید؟

دکتر بختیار- یک مقداری اطلاعات خیلی صریح برای اینکه خمینی به یک جایی رسیده که دیگر قابل اصلاح نیست، خیلی‌ها خواستند با او بسازند و کسی دیگر نمی‌شود، یک حدی دارد. پس آن‌ها می‌گویند که این فتنه را کمک کردند، حالاهم آمادگی دارند که بگویند خوب، یک نوعی حکومت اسلامی، بنده توضیح کامل در آن پیام چهاردهم مرداد دادم. در زمان ملی شدن نفت که شما با به دنیا نیامده بودید یا خیلی بچه بودید، انگلیسی‌ها می‌گفتند، یعنی بیشتر شرکت نفت می‌گفت، که ما یک نوع ملی شدن را قبول داریم. این نوع یعنی نوعی که کلاه سران بگذاریم، ما می‌گفتیم ما همین نوع را فقط قبول داریم نوع دیگرش، هر کدام باشد، قبول داریم.

حالا ما به همان صورت با آقای خمینی روبرو می‌شویم. می‌گویند خمینی باید معتدل ترمی بود، بعضی از رجال هم که اسم خودشان را وطن پرست گذاشته‌اند و شما هم می‌شناسید - ولی بنده را معذور می‌دارید از گفتن اسمشان می‌گویند ما انقلابیون معتدل هستیم. حالانکه ما نام یک آدمی که انقلابی شد چطور ممکن است که معتدل باشد. از این صحبت‌ها نباید کرد یا بدو واقع را گفت، من با هر حکومتی که جدا می‌گردد، از حکومت روسها، صریحاً، دقیقاً، عملاً اعلام نکنند و عمل نکنند و ما را دیگران تیک به هیچ وجه نمی‌دانم. پس با این سابقه‌ای که ما داریم، با این رلی که آخوندها قبل از مشروطیت، حتی زمان شاهزاده عباس میرزای قاجار، شروع کردند و این بازی که آقا سید ابوالقاسم کاشی در آورده، من دیگر راجع به اعتدال این آخوندها و آن یکی، که بهتر از این است، نمی‌خواهم چیزی بشنوم یا بیستی که آخوند به مسجد برود، آنجا محترم خواهد بود، دین بجای خود مورد احترام همه، ماست و این مسئله را با بنده بیست سیاسی نمی‌شود تواءم کرد.

از این جهت بنده جوانان ایران را مخاطب قرار دادم و گفتم گوش‌ها تان را درست باز کنید، این یک کلاه است که می‌خواهند سران بگذارند. چون شما جوان بودید آن وقت، ممکن است ندانید، ما که بودیم می‌دانیم چه

می‌گوئیم، قبول نکنید، نه نیمه عمامه، نه با عمامه، نه بدون عمامه، آخوند به هیچ وجه لیاقت اداره مملکت را ندارد، نتیجه‌اش هم همین بدبختی و کشتار و اختناق و آن چیزی است که می‌بینید.

س- ولی نقش دول بزرگ جهان هم که مشخص است، شما به نقش دولت‌های بزرگ در تحولات ایران واقفید، خود شما تا چه حدودی امروز با این دولت‌ها در رابطه هستید؟

دکتر بختیار- من افکار و عقاید خودم را به خود جناب عالی و سایر دوستانی که با من مصالحه کرده‌اند می‌کنم، چه ایرانی و چه خارجی. بیان کرده‌ام، خیلی متأسفم که روزنامه‌ها، حتی ارگان خودما، دوسه تا خطا ناکند نگشودند زیر این جمله‌ای که من گفته‌ام: ما به آن مالکی احترام می‌گذاریم که کمتر در کار ما دخالت بکنند. این خیلی روشن است، بنده نمی‌گویم که دورا بران یک دیوار چین خواهیم کشید. بنده فقط حرفم این است که ایران منافع دارد ما فوق منافع دیگران برای من و برای ایرانیان. ایسین منافع اول باید در مدنظر باشد بعد هم با تمام ممالک دنیا، هر رژیمی که می‌خواهند داشته باشند، ما می‌توانیم

بنتینیم منافع مشروع آن‌ها را هم در مد نظر داشته‌باشیم. از این جهت است که بنده با تکرار می‌کنم، آزوری ما این است که دوستان آینده، ما - از هر ملل و نحسی که می‌خواهند باشند - به کار ما دخالت نکنند و بگذارند مردم ایران تربیت سیاسی‌شان را بیابند بکنند، راه پیشرفت‌شان را بیابند بکنند و این هم به صلح جهانی هم به تفاهم بین المللی همه حل تمام مسائل کمک خواهد کرد.

س- در مورد فرانسه، شما میدانید، از خروج مسعود رجوی از پاریس و پیش‌گیری از چنین مشروطیت، فکرمی کنید که فعالیت‌های بزرگ‌سیون در پاریس یک قدری محدود بشود؟

دکتر بختیار- تا آنجا که بنده حس می‌کنم به هیچ عنوان، مسئله آقای رجسوی قبل از این جریان‌ها بود، دلائلش را هم شما می‌دانید. در آمریکا آن جریان‌ها را شنیدید، وزارت امور خارجه مدارکی نشان داد که این آقایان به تروریسم افتخار کرده‌اند، خودشان صحبت‌هایی کرده‌بودند که خمینی قاطع نیست، باید بیشتر بکشند، سریع تر بکشند، دادگاه یعنی چه، شما کارها تان را باید بکنید و غیره و غیره. خوب، این البته در ذهن همه بود، منتها مدتی بر اثر تبلیغات بعضی افراد در داخل بعضی از احزاب اینجا به آن‌ها کمک می‌کردند ولی ما از روز اول تقاضای اجرای قانون اساسی را کردیم و همان سنگرها را نکرديم. نمی‌شود در یک مملکتی که در حدود بیست سال پیش، اعلامیه جهانی حقوق بشر را داده - در سال ۱۷۸۹ - بیایند شما و ما را از حقوق انسان محروم بکنند.

اما اشاره به این مسئله جشن مشروطیت، خیلی ساده است. خود دولت فرانسه موافقت کرده‌بود، با علم و اطلاعی که بنده کی هستم و چگونه صحبت خواهم کرد. چون دفعه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم نبود. همیشه ما این جشن را گرامی می‌داشتیم و داریم خواهیم داشت. مسئله این بود که دولت فرانسه با مردمی غیر مسکول و غرق در منجلاهای آدمکشی و سرکاو دارد. چند نفر فرانسوی را گرفتند، چند نفر آمریکائی را، چند نفر شاید انگلیسی و ایتالیایی هم باشند. با آن‌ها مشغول مذاکره بودند. وقتی این‌ها فهمیدند که جشن مشروطه را ما می‌خواهیم بگیریم، آن چیزی که اسمش را می‌شود سفارت یا یک چیزی شبیه به این گذاشت، مثل همان سفارتی که شما آنجا دارید و آن نمایندگان که پالتو و عبا و این جور چیزها را از این طرف و آن طرف می‌برند، این‌ها آمدند به دولت فرانسه گفتند که خلاص ما نمیدانیم

این گروه‌ها سرنوشتان چه میشود و ما اصلاً دخالتی در این کارها نداریم. در ایران که نیستند - حالاً که استهلاک است - هیچ استعدادی ندارد این مسئله که یکی دو تا شان هم آنجا باشند ولی خوب، اطلاع صحیح من ندارم. اما ظاهراً پیدا کردیم، خودمان، که یک چنین جریانی هست، خوب، واقعاً دیدیم ممکن است که ما باعث قتل یکی دو تا از این بدبخت‌ها بشویم که هیچ گناهی نکرده‌اند. گوئی باطناً من می‌دانم که با این‌ها معامله کردن محال است. تازه معامله هم بکنید بجای نمی‌رسید. گفتیم آقا، نه، ما حرف‌هايمان را زدیم، نطق بنده هم پخش خواهد شد، و پس آمریکا از آنجا وارد می‌شود خودما از اینجا، جناب عالی شاید در روزنامه‌های محلی هم خواندید. پس عمل ما انجام شد. اما تضحیقا تسی دولت فرانسه برای من، به هیچ صورت نه برای من، برای هر کسی که در حدود من صحبت بکنند، عمل بکنند، یعنی بر طبق قرارداد های بین المللی و احترام به حدود حقوق اشخاصی که در یک مملکتی پناهنده‌گی سیاسی دارند، ایسین نکرده و ما همان زندگی که داشتیم حالاهم داریم.

س- پس قابل پیش بینی هم نیست که در آینده چیزی پیش بیاید؟

دکتر بختیار- بعید بنظر می‌رسد، خاصه اینکه این آقایان احتیاج به پول دارند. این‌ها یک پولی طلبکارند و مثل بقال چانه می‌زنند - برای اینکه بولشان را بگیرند. این یک میلیاردر دلاری که حالا آن‌ها می‌گویند ما ربح اسلامی می‌خواهیم، ربح اسلامی هم که فرق دارد با ربح دیگر، چرا یک میلیاردر بنده نباشد و چرا میلیاردر نباشد، از این صحبت‌ها. این آقایان با وجود چنین مسائلی آمده‌اند و مسئله را برده‌اند الان به اینکه اصلاً صحبت این چیزها را نکنند و این‌ها، چه آمریکا، چه فرانسه، این‌ها را ما به شرطی پس می‌دهیم که هر تروریستی که در مالک غرب در مالک عربی معتدل، در اسرائیل زندانی باشد، این‌ها را باید آزاد کنید. خوب، چنین عملی از قدرت هیچ دولتی ساخته نیست. پس می‌رسیم باز به حرف بنده که با چنین مردمی نمی‌شود نشست و صحبت کرد. امروز یک چیزی می‌گویند فردا عکس آنرا می‌گویند و آن مرکزیت اصلاً وجود ندارد. معلوم نیست این بی‌مردم چه می‌گویند، آن شاید رئیس مجلس‌شان چه می‌گوید، و آن دیگری اصلاً گوش به حرف این‌ها می‌دهد یا نمی‌دهد، این بود که بنظر من متأسفانه، برای این گروه‌ها، ما از برگزینی مراسم صرف نظر کردیم ولی آن‌ها هنوز در زندانند.

س- جندی قبل در لندن، خانه فرهنگ و هنر توسط عمال خمینی منفجر شد، فکرم نمی‌کنید که این نشانه زبونی رژیم خمینی در این زمان باشد که یک چنین اعمالی را در خارج از کشور دوباره در پیش گرفته؟

دکتر بختیار- خمینی اولاً انزواي بین المللی دارد. جهمان لیبی کذا و یک مقداری هم سوریه که باج می‌گیرد از آقای خمینی، من دولتی سراغ ندارم، مگر دولت‌های کسی که اسمشان بگوش من و شما نخورده باشد، که اغلب هم با آن‌ها رفت و آمده‌های مسخره‌ای دارند. هیچ کسی، بنظر بنده، دولت آقای خمینی و داروستانش را، اگر هم از نظر حقوقی برسمیت شناخته، از نظر حقیقی به عنوان یک دولت نگاه نمی‌کنند. این انزواي بین المللی، مسئله مالی، مسئله نفت، مسئله وضع مردم ایران، مسئله عدم امنیت، این‌ها را دیگر اینقدر گفتیم و شنیدیم و خود شما دائماً در ارتباط هستید و می‌بینید که ایرانیانی که از ایران می‌آیند، چگونه مسائل را مطرح می‌کنند. یا از

حکایت از دور وحیه

بقیه از صفحه ۱

بدینگونه حضرت استادی نه گذاشت و نه برداشت و بی محابا هرکس را که از "دموکراسی" و "حاکمیت ملی" دم زده است و یا خواه هزد و طبعاً "ما آن دوسه نفر را به "عوام فریبی" و "نشر اکاذیب" متهم کرد. البته استاد، بدنبال این افاضات نه کشفیات خود را شکافت و نه محض تنبیه به ما حالی کرد که آنچه خود در قبال این کلمه‌ی بقول مشروعه خواهان "خبیثه" ارائه می دهد، از چه قماش است؟

بهر صورت این "اعتقادی" است که به علل مختلف در افرادی به یک رسوب ذهنی مبدل شده است، در آن حد که اگر شما از سطوی زمان با شدید و گنجینه‌های از (منطق و شاهد) بیاورید، محال است، بتوانید ذره‌ای از این سنگواره‌ی سخت را بر تراشید. به همین دلیل قصدی به جوا بگوئی نداریم، که حکایت از طبیعت ثانوی آدمها است و حالتی که تحت تأثیر انواع شرایط و عوامل با سرشت انسان می جوئد و تجزیه‌ی آن تا مرز ناممکن دشواری می شود. با شیوا نسدرون شد و با جان بدر شود. و بهتر تقدیر قدر آن ندارد که بیش از این در آن توقف کنیم.

اما در کنار این گروه معدود، گروهی هم هستند که اگر چه با اینگونه مقولات آشنائی پیدا کرده اند ولی خمیرمایه‌ی اطلاعاتشان از یک مرور غالباً "سطحی" فراتر نیست چرا که نه تجربه‌های در کارشان بوده است و نه حتی مهلت تا "مل و گفت و شنودی". در حالی که، تعلیق خاطر و ایمان به هر فکر و طریقه‌ای آنگاه قوت می گیرد که آدمیزاد با آن فکر و طریقه زندگی کرده و با دست کم فرصتی به تعمق و تبادل نظریافته باشد.

خلاصه در باره‌ی این گروه، حکم به "انما فان است که بی التفاتی آن ها نه بلحاظ سودجویی که بدلیل ناآگاهی است، با بدبختی رفت که از لفاظی خالص نه فقط کشتی بلکه حتی تصور مبهمی نیز نمی جوشد و اینست که "قیام ایران" با سهم ناچیزی که در قلمرو وسیع رسالت‌های ملی بر عهده گرفته است خود را به نگاه از دریچه‌های گوناگون بر این مفاهم حیاتی (دمکراسی و حاکمیت ملی) وظیفه دار می داند و حتی برخورد خرد می گیرد که بیش از این ها باید نوشت و ننوشت است و بیست از این ها باید به تاء مل نشست و ننشسته است.

از رسوب‌های آن چنانی و تغییرناپذیر که بگذریم، برای نسل جوان دستیابی به این سخن این سوال در ردیف واجبات است که: استبداد چرکین و ارتجاع خشن آخوندی چه شد که به عروق و شراشین ماراه جست و چه پیش آمده که به این آسانی از پیمان انداخت؟ مخصوصاً این نسل با بدبختی که گرفتار است با معنی ما بلحاظ پرورش استبداد سترون نشود، تکرار ظهور "خمینی‌ها" تا منتظر نیست.

بس از دموکراسی همچنان باید گفت و شنید و بسپار هم گفت و شنید تا این نیاز فراموش شده زنده شود که اگر نشود، آوار روی آوار فروخواهد ریخت و مصیبت هریا خردکننده ترا ز پیش، سر خواهد کشید. خمینی معلول ناآگاهی بود و ناآگاهی معلول مغزهای خفته. آن میلیون ها آدمیزادی که از طبایع و قشرهای متفاوت به کسوی و

برزن سرازیر شدند و غریب "آزادی و استقلال و عدالت" بر آوردند آیا برآستی طالب "جمهوری اسلامی" و ولایت فقیه" و وجود پلیدی مانند "خمینی بودند؟

زنانی که پیشاپیش صفوف اعتراض به راه پیمائی کمر بستند، این روزگار سیاه راحتی بنقشی رنگ بریده گمان می بردند؟

کاسبی که امروزتا "حق" بسیجی و کمیته‌چی و پارسا روپیشما زمحل را نپردازد، به کسب و کار رجوازی نخواهد یافت، آیا ظهور چنین تحفه‌ای از گوشه‌ی خیالش نیز می گذشت؟

جوان و نوجوانی که صبح تا شام سینه می درید و مرگ را هم به رفا استقبال می کرد و خواب و خور را فراموش کرده بود، هیچ می دانست که راه را بر سر وی قاتلان خود آب و جارومی کنند؟

البته هستند، (وغالباً) از ساحل نشینان عافیت) که جوایشان در آستین است. می گویند "خوشی زبردلهاشان زده بود" اینان قیاس به نفس می کنند و طبیعی هم هست، بی خیال عشرت طلب همه را چون خود او ز قماش خود می بینند (هر که نقش خویش بنیاند در آب) و بهر حال این نیازی به تفصیل ندارد و انگهی:

بکوشش نیروی گل از شاخ بید نه زنگی به حام گرد سفید.

که از آنچه از این دست می شنویم، معنای قضاوت نیست، با زتاب آن طبیعت ثانوی است که از رسوب سخت و تغییرناپذیر نا پذیرش گفتیم و گذشتیم.

اما واقعیت جانی خودم چنان مطرح است و این که مردم طلبی داشتند و بحق همدا شدند و آنچه ندا شدند، قسوی تمیز و انتخاب بود. بر این با بدبختی آنچه تا کنون گفته اند و شنیده ایم تا "مل کنیم، که سر رشته‌ی مصیبت‌های دانگبر و مصیبت‌های محتمل در آن است.

جوان جوشان ایرانی از حال و قال این طایفه‌ی حرامی چه می دانست؟ از آن شیخان دین فروشی که فتنه‌ها را قاجار را به سوسوی جهاد در راه دین کشیدند و این سرزمین بی پناه را تکه پاره کردند و به بیگانه فروختند، چه خواننده بود؟

از مثال ملا علی کنی در عصر ناصری که به گفته صدرا عظم ترقیخواه وقت (میرزا حسینخان سپهسالار) - در سال‌های قطعی "غله انبار" داشت و مردم گروه‌ها گروه از گرسنگی روانه‌ی گورستان می شدند، چه شنیده بود؟ از بندبازی و تنبهار فی فضل الله نوری و سید ابوالقاسم کاشانی و تسمایخ مشروطه و نهضت ملی ایران، در عصر ملی شدن صنعت نفت چه آموخته بود؟ از صدق‌های که پوزهای این دلالان روحانی‌نما را به خاک مالید چه دانسته بود؟ و چگونه دانسته بود؟

ذهن فیاض در رحم مادر شکل نمی گیرد - این پرواز آزاد در فضای جامعه است که فکر آدمیزاد را بیقل می زند. بهر حال این قصه تلخ را هم بگذاریم و بگذریم که چه شد این میلیون ها مردم با سفر به دیا ربهشت بستند و بسه دوزخ رسیدند؟

حالا اگر جاعتی را سخن از مسائل اصولی و کلیدی بنا بر انگیزه‌های معلوم، می آرزید، باکی نیست، مصلحت ملی را

که نمی توان به خوش آمد این و آن وا گذاشت.

این کدام پزشکی است که در هوای حدس و تصور نسخه می نویسد؟ و اگر هست دکانش را با ید قفل زده‌ها و طبیب نیست، رسال است.

ما امروز بیش از هر مسئله‌ای، حتمی مسئله‌ی (براندازی) به با سخن این سوال نیاز داریم: بکجا می رویم؟

سر بر راه‌ها شناخته نهادن، عاقبتش اگر سیاه تر و موحش تر و شوم تر از آن چه هست، نباشد، بهتر از آن نخواهد بود.

می گویند: "ما اصل را رها کرده و به فرع چسبیده ایم". غافل که "اصل" همان است که "فرعش" پنداشته اند.

براندازی رژیم، حکایت فوق العاده مبهمی است، بخصوص وقتی که حال و هوای پس از آن، از هم اکنون روشن نباشد.

نیروی براندازی، از آسمان نازل نمی شود، این نیروی زمین زندگی می کند و تا نداد قدم خرجیست، با چه انگیزه‌ای بجنود چراهه جند؟

نجات از یزیدیه‌ی هیولا، با (سربازان مزدور و کرایه‌ای) میسر نیست - مستلزم یک حرکت ملی و طبعاً "نیازمند یک آرمان ملی است. و اینجاست که بحث از "دمکراسی و حاکمیت ملی" ضرورت پیدا می کند زیرا بدون آن، تمامی آینده‌ها تاریک میمانند.

بدین سیاق تا کید بر این مفاهم، نه یک تفنن است و نه یک مسئله ثانوی - بلکه سخن از شیراز زه بندی است که چنانچه از هم امروز بر آن اتفاق و تاء کید نشود، حتی اگر بنا بر تصادف و حادثه‌ای، آتش بر این بساط ظلم و غارت بیفتد، مسلمان در همان لحظات سوختن، زمینه برای بساط ظلمی خواه از این قماش و خواه از قماش دیگر فراهم خواهد شد که این بار فرار از آن ناممکن است. به دور از اوها و تفسیرهای "مجلسی" که متأسفانه بقدرت قوی خاصی از جامعه ما رواج دارد) بدانگونه که پیچیده ترین مسائل بین المللی را که دست اندر کاران سیاست پردازان جهان را به حیرت برده است - به تشریح حل و فصل می کنند) - حقیقت مگر این است که آتش فشان سال ۵۷ عمدتاً محصول کاستی و حتی فقدان فرهنگ سیاسی در جامعه بود که در دهه قبل از واقعه، هیچگاه فرصت شکفتنی نیافت.

از این روتوجه هر چه گسترده تر به مسائل اجتماعی و سیاسی و مرا بر برد مکرری و حاکمیت ملی، بعنوان (تنه‌ساراه نجات) و در همین حال تضمین کننده‌ی استقلال و هویت ایرانی در ردیف واجبات قرار می گیرد که بلوغ اندیشه و غنای فرهنگی در قلمروهای سیاسی با این خفگی که سال، امروز نیازمند تبادل نظر، آموزش و بحث و روشنگری فردی و آزادی نیاند تجربه در متن زندگی است، و این همه در مسرتلاش‌های ملی، از جمله "اصول" درجه اول و در حده اعلا‌ی ارزش و اهمیت است.

کوتاه سخن، آزردگی گروهی از تا کید فراوان و مکرر ما بر مقولاتی (به قول آن ها غیر اصولی و بی موقع و با اعتقاد ما حیاتی و بهنگام). از دور وحیه‌ی خاص ریشه می گیرد.

- روحیه‌ای که در فضای بسته جامعه از درگاه اهمیت و نقش این مفاهم فراموش نا راضی را در خود حبس کرد و به دلیل نا توانی در تشخیص و تمیز، شیخ بندباز را پناهی یافت.

- روحیه‌ای که از فضای بسته بهره جست و بدلخواه‌ها راند، بی خبر که راه بندانی هم در پیش است و همورا نیز به بندخواهد کشید.

اما این همه بجای خود با بدبختی، آیا تجربه‌ی چنین تلخ و گران، بهسای آن نداد رده‌تاء ملی برانگیزد؟

شهر مسموم!

جمهوری تقلبی اسلامی که قرار بود به فرموده امام با سمعی، جامعه کفر خیز و رفا طلب و خوشگذران دیروزین را، بهجا معیبه توحیدی و بی طبقه و منزله و درست گفتار و درست کسب و درار مبدل سازد، از آغا زچنان بادم مسموم و هستی سوز خود، طبیعت و انسان‌ها، چهارپایان و پرندگان و خزندگان و آبزیان را آلوده ساخته است که به یقین می توان گفت که ایران در دهیج عصری، گروهی تا این پایه دروغسوزن و بی اخلاق و ضد ارزش‌های والای انسانی و این چنین کژ اندیش و مکار و ناسا را است به خود ندیده است. و این همه نکبت و سرافکنندگی و این سقوط ارزش‌ها و نابودی و انهدام معیارها و واژگونگی اندازه گیریها و مترها و مترها - باری، به لطف رهبری خردمندان نه - تا اما م کودک کش و همدستانش و تحت تاء شیر مکتبی خونریز و انسان شکن که ظلم و جور و پیداد خود را، داد می نالد و فرشته‌ی عدالت را به همراه ترا زویش به شعله‌های آتش سپرده، میسرگشته است!

روزنامه اطلاعات، هشدار می دهد که: "مراقب باشید، مصرف غذائی رنگ شده خطرناک است!" آری، این روزنامه بی ارزش بی خواننده ز مردمی خواهد که: "سعی کنند رنگی نشوند" (اطلاعات مزده می دهد که: در حال حاضر هزاران کارگاه بی نام و نشان به تولید مواد غذایی غیر بهداشتی مشغولند!

این روزنامه همچنین اعتنا سراف می کند که: "مصرف آنتی بیوتیک در کشور ما به قدری زیاد است که با هیچ کشوری در دنیا قابل مقایسه نیست!" پس وقتی هنوز بیما ریه‌های مستورک انسان و دام، مثل تب مالت، سیاه زخم و انواع دیگر ریشه‌کن نشده است، چرا بهداشت را رعایت نمی کنیم و برای رضایت فرزندان خود، بستنی میوه می خریم؟ می دانید که در این بستنی‌ها، تنها چیزی که یافت نمی شود میوه است؟ در تولید آنها از رنگ شیمیایی استفاده می شود، پس چرا بولتان را به هدر می دهید و سلامت فرزندان تان را به خطر می اندازید؟ چرا با خریدن همبرگر غیر بهداشتی، آنان را به بیما رستان روانه می کنید؟ باری، پس از این مواخذه روضه‌ی چنین سرمی دهد: "انواع بستنی‌ها، شکلات‌ها، و شیرینی‌ها از رنگ‌های غیر مجاز شیمیایی فرا هم می شود که مصرف این قبیل مواد غذایی برای سلامت انسان مضرات!"

سپاهیه‌ی از اجناس تقلبی رومی کند و امت گریخته از محن‌ها هشدار می دهد که ما با ساق تقلبی بخورید، با ما بون مارک بی بی به تنه مالید و از ما گفتن است و از شما نخریدن و خوردن که ما ورزیم، مسئول بیروز حوادث تا گوارا رود، نهایت، مرک و میسر شما نخواهیم بود!

آنگاه می افزاید "رنگ سماق واقعی زرد است، پس اگر در چلو کبابی به شما سماق قرمز رنگ خورا نندند، بدانید جنس تقلبی نسوز جان کرده‌اید! کاکاؤ کوهم توسط سوداگران مرک رنگ آمیزی می شود. رنگ آمیزی زردچوبه و زعفران هم بسیار رایج است. بنا بر این حتی فریب بونه‌های چیده شده و بسته بندی شده زعفران را نخرید! در یک مورد، عرضه کننده زعفران تقلبی حتی قصد داشت آزمایشگاه ما را نیز فریب بدهد که خوشبختانه بخیر گذشت!

رنگ آمیزی تخمه‌ها به شدت رواج دارد. تخمه زاپنی، کدو، فندق، مغز بادام، آفتا بگردان و خلاصه خشکبار هم رنگ می شود! مثلاً "تخمه هندوانه به طور طبیعی رنگ‌های مختلف دارد. تخمه‌فروش‌ها برای این که همه تخمه‌ها را یک دست کنند، آنها را رنگ آمیزی می کنند و به آن تخمه زاپنی لقب می دهند. آدمین‌هایی به نام آدامس میوه با رنگ شیمیایی غیر مجاز تولید می شود و در کودکان ایجاد حساسیت می کند! همچنین عرضه آب برتقال تقلبی شیزفران است، که

مصاحبه دکتر شاپور بختیار با تلویزیون ایرانیان

بقیه از صفحه ۲

نظراً اقتضای، می ماند از نظر اینک که این الفجر و البدر والیکر و غیره کی تمام می شود. این ها با زور و هروسبیله‌ای که داشته‌اند، صدها هزار نفر را از زیر دریا چر فزایه تا آبادان به خط کرده‌اند. حالا این جا نقطه استراتژیکی هست و آنجا نیست نمی‌داند صدها هزار نفر هستند. فردا این‌ها حمله خواهند کرد، شاید فردا، چه عرض کنم کی، خوب تعداد زیادی از این

بیچاره‌ها با زکشته خواهند شد و به هیچ وجه این به موفقیت قطعی نمی رسد. چهار کیلومتر دوبراه می روند جلوی نه پوشش هوایی کمک خواهد کرد و نه توپخانه و نه مورتوریزه و نه آن چیزهایی که با بسند لوژیستیک این‌ها را تاء مین بکنند و در جا خواهد هزد، دوبراه بوق و کرنا که ما سیمد و پنجا هود و کیلومتر مربع گرفتند بودیم. حالا سیمد و پنجا هود و هشت کیلومتر شد و چقدر کشته‌ها دیدم آن را هیچ وقت نمی گویند.

تسلیت

در گذشت مرحوم هما یون سمعی را به تسلیت عرض می کنم.

شاپور بختیار

جوعاشقانه جنگ

پس از آخرین نوحه‌ای که جندشوم جماران سردادوباز برطبل جنگ کوبید و به امت بخت برگشته اسلام، مژده داد که همه شان به زودی به بهشت خواهند رسید، طوطیان دست آموزش، به تکرار تره‌های جنگ طلبانه او پرداختند و چون همیشه کوشیدند روی دست یکدیگر بلند شوند و با قدرت و هیجان بیشتر در تنور جنگ بدمند.

هاشمی رفسنجان بی‌ش از همه برای جنگ دست افشانی می‌کند، وی در برابر افراد تیپ ویژه هواورد بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که به تازگی برای دست زدن به جنگ های چریکی در خاک عراق، تشکیل شده است می‌گوید:

" این کاروان ها را افرادی به سوی جبهه های جنگ می فرستند که فرزندان شان را هم به جبهه می فرستند... اگر خوششان را هم لازم باشد در این راه می دهند و چنین جو عاشقانه ای در جبهه های جنگ حاکم است... "

باید به این ریاکار گفت: درست به دلیل همان " جو عاشقانه " است که در این دوسه ماهی که از " بسیج اجباری " مردم می گذرد، هزاران جوان و نوجوان وزن و مردان بیانی با تحمل دشوارترین شرایط و جان خریدن هزاران خطرناک از کشوری گریزند تا در جایی دیگر، هر جا که باشد، جان خود را حفظ کنند. نگاه می دوباره به آمارینا هندگان ایرانی که در چند ماه اخیر به ترکیه و پاکستان و کشورهای اروپائی و به ویژه به آلمان غربی گریخته اند یا نگرمان "جوی" است که طوطی بارگاه خمینی و قیامه آن را " عاشقانه " توصیف می کند! همین جو عاشقانه است که حتی خلبان ویژه همین آخوند دروغزن را - که به

هر حال می باست زندگی آسوده تسر و خیال راحت تری داشته باشد - و می دارد تا بازن و فرزند، از بهشت عدل اسلامی بگریزد و به دامن دشمن پناه برد. هاشمی رفسنجان حرف های دیگری هم می زند و می گوید:

" اکنون در تاریخ جنگ های دنیا ما پهلوانانی داریم که مرگ را تکامل می دانند. و با ظر همین ویژگی شهادت -

عید غدیر:

سخنرانی خمینی

آیت الله خمینی، رهبر انقلاب ایران، روز یکشنبه ۲۴ اوت گفت: " ایران هرگونه صلح تحمیلی را رد می کند و جنگ را تا پیروزی آدا نخواهد داد."

آیت الله خمینی که به مناسبت عید غدیر خم در جماران و با حضور مقامات کشور سخن می گفت از ایرانیان دعوت کرد تا با بسیج همگانی هر چه زودتر پیروزی را تحقق ببزرگ کنند.

رهبر انقلاب ایران، آنگاه گفت: پیروزی ایران در جنگ نزدیک است و این پیروزی به نفع ملت ایران، عراق و ملت های منطقه است. و اضافه کرد: " اگر ایرانیان آرزو مند پیروزی هستند باید زهر نظر آما ده جنگ باشند."

به قول خمینی: "مدام حسین چنان ضرباتی خورده است که دیگر نمی داند چه کند. گاه استغاثه می کند و گاه گداز می خیمینی افزود: " با دیدن ضربت های نهایی بر او زد که پیش از آنکه اسباب ضایعات دیگر برای عراق شود، خودکشی کند و یا بگریزد، زیرا او چون غریقی است که پیش از مرگ دیگران را هم با خود غرق خواهد کرد."

اما خمینی خطاب به برخی از روحانیون ایرانی که میگویند نباید از سیاست جدا باشد، گفت: " این امر بر خلاف اصول اسلام است. دین عسارت از عبادت در عزت و دوری از مسائل اجتماعی نیست."

خبرگزاری فرانسه - ۲۴ اوت ۸۶

رادیو محلی نهضت و اشکنان

رادیو ایران - رادیو محلی نهضت مقاومت ملی ایران ساخته و اشکنان - تبریز - مرینند یکشنبه ها - از ساعت ۱۰ تا ۱۱ با مداروی موج متوسط ۱۴۵۰ - رادیو W.O.I.

حجاج زندانی

هاشمی رفسنجان رئیس مجلس شورای اسلامی، ۲۴ اوت از عربستان سعودی خواست تا هزاران ایرانی را که هنگام ورود به این کشور بازداشت شدند، از طریق مذاکره با مقامات رژیم تهران آزاد کند، در غیر این صورت ممکن است به روابط دو کشور لطمه وارد آید.

رفسنجانی که در جلسه ای با حضور شماری از مسئولان سیاسی و نظامی رژیم سخن می گفت، اضافه کرد که جمهوری اسلامی شیدا " رژیم ریاکارانه این علت که سفارت جمهوری اسلامی در عربستان سعودی را از این بازداشت ها آگاه نکرده مورد انتقاد قرار می دهد. وی گفت چنانچه واقعا " در میان بازداشت شدگان، مغموری وجود داشته باشد، باید او را تنبیه کرد.

رفسنجانی گفت: عربستان سعودی در موقعیتی نیست که بخواهد جمهوری اسلامی را در معرض کوچک ترین فشاری قرار دهد. مقام های عربستان سعودی به هنگام بازداشت این زائران اعلام کرده بودند که زائران ایرانی، وسایل رفیقا نونی با خود به همراه داشته اند. اما هاشمی رفسنجان گفت: این اتهامات بی اساس است. از سوی دیگر رفسنجان از مقام های عربستان سعودی بخواهد زکات های قیامتستان بقیع در مدینه را بپردازد و این عمل را نشانه ای از دوستی میان دو کشور دانست.

تعداد زائران بازداشت شده، به ۱۱۲ نفر بالغ می شود که به گفته شاهزاده تالیف بن عبدالعزیز وزیر کشور عربستان سعودی، از روحیه ای حترام آمیز لازم نسبت به مراسم والا زیارت خانه خدا و آئین حج برخوردار نبودند.

خبرگزاری فرانسه - ۲۵ اوت ۸۶

ثوروی و اوپک

غلامرضا آقازاده وزیر نفت جمهوری اسلامی که روز جمعه ۲۴ اوت از سفر مسکو به تهران بازگشته است اعلام کرد که تصمیم اخیر اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر کاهش ۱۰۰ هزار بشکه از صادرات نفتی خود به منظور همکاری با اوپک، بسیار مهم و نخستین قدم در مبارزه علیه امپریالیسم محسوب می شود.

وی گفت: به درخواست جمهوری اسلامی، شوروی تصمیم گرفت در ماه های سپتامبر و اکتبر، روزانه ۱۰۰ هزار بشکه از نفت ما در این خود به کشورهای اروپائی غربی را کاهش دهد. این امر، عرضه نفت در بازار جهانی را تعدیل خواهد کرد.

وزیر نفت جمهوری اسلامی اضافه کرد تمام کشورهای غیر عضو اوپک، بسته استثنای تروژ و انگلستان، آما دگی خود را برای همکاری با سازمان اوپک اعلام کرده اند، و کشورهای عضو از جمله عربستان سعودی نیز تصمیم اخیر اوپک مبنی بر کاهش تولید نفتی خود را پذیرفته اند.

آقازاده همچنین گفت وی برای توفیق طرح جدید اوپک، به کشورهای خلیج فارس و همچنین به آفریقا، آمریکای جنوبی و چین نیز سفر خواهد کرد.

خبرگزاری فرانسه - ۲۴ اوت ۸۶

نیکاراگوئه و عراق

به گزارش خبرگزاری فرانسه، وزیر امور خارجه نیکاراگوئه که از روز پنجشنبه ۲۱ اوت برای یک دیدار رسمی در بغداد بر می برد، با صدام حسین رئیس جمهوری عراق ملاقات و گفتگو کرد.

طبق این گزارش، در این ملاقات، مسائل مربوط به هشتمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد، که هفته آینده در هاراه برگزار خواهد شد و همچنین چگونگی همکاری های میان عراق و نیکاراگوئه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

در آیین گفتگوها جنگ هفت ساله جمهوری اسلامی با عراق نیز با حضور طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق، مطرح شد.

جنگ کشتی ها:

چاره جویی

به گزارش خبرگزاری رویترز بحرین، در پی گسترش حملات علیه کشتی های تجاری در آب های خلیج فارس، ما حاکمان شرکت های کشتیرانی در حال بررسی راه های چاره، از جمله احتمال استفاده از شیوه های دفاع ضد موشکی در برابر جنگنده های جمهوری اسلامی و عراق اند. از جمله سیستم های مختلفی که در دست بررسی است، یکی، پرتاب بمباراده آلومینیوم بر محور نفت کش ها است تا بدین ترتیب رادار نصب شده روی موشک های مهاجم مغشوش گردد و آن را از مسیر منحرف سازد. این سیستم، در جنگ فاکلند در سال ۱۹۸۲، توسط نیروی دریائی انگلستان مورد استفاده قرار گرفت. به گفته مقامات دریائی، این سیستم در صورتی موثر واقع میشود که دستگاه های رادار نفت کش ها تقویت گردد و بتوانند نزدیک شدن جنگنده های مهاجم را به موقع اطلاع دهد.

راه حل دومی که در حال بررسی است، پوشاندن بدنه کشتی ها با شبکه ای از تورهای محکم و مخصوص است که بتوانند موشک را هنگام اصابت منحرف و خنثی سازد.

وبالآخره، راه حل سوم، رنک کردن نفت کش ها با رنگ های مات است تا انعکاس آن روی مفاخر رادار جنگنده های مهاجم آسان صورت نگیرد. رویتر به نقل از مقامات کشتیرانی می افزاید: در عین حال، بهترین نحوه اجتناب از حملات موشکی، حرکت در تاریکی شب، و انحراف فوری مسیر کشتی به محض مشاهده جنگنده های مهاجم است.

روش های دیگری نیز برای دفع خطر انفجار هم اکنون توسط نفت کش ها اعمال می شود که یکی از آن ها ایجاد منبع های عظیم پرازداد در دو طرف موتورخانه کشتی است. این تدبیر با سهولت می تواند به موشک های حریق که در موتورخانه کشتی جلوگیری می کند. رویتر در بیان می نویسد: با آنکه کارکنان کشتی ها که به آبهای خلیج فارس سفر می کنند و برادران اجرت می گیرند، با این حال، اغلب ملوانان نفت کش ها و کشتی های تجاری در خلیج فارس را افراد کم تجربه تشکیل می دهند و همین امر باعث شده است تا حوادثی که می شود از آن پرهیز کرد به علت عدم احتیاطات بیرونی توسط ملوانان کم تجربه، به فاجعه تبدیل شود.

خبرگزاری رویترز - ۲۵ اوت ۸۶

قطعه نامه جامعه

پزشکان آلمانی

بقیه از صفحه ۱

متن قطعه نامه منظم پزشکی آلمان و جامعه پزشکان آلمانی:

اطلاع برای این امر که پزشکان ایرانی نمی توانند بر طبق موازین بین المللی و مقررات منظم پزشکی به وظایف انسانی خود بپردازند، باعث تأسس و شگفتی است. سازمان نظام پزشکی آلمان شده است. اطلاع یافته ایم که پزشکان ایرانی از آنجا که نمی توانند در شرایط کنونی وظایف پزشکی و حرفه ای خود را در زمان و تسکین دردهای هموطنان به انجام برسانند نسبت به رژیم جمهوری اسلامی اعتراض کردند. رژیم در مقابل آنان قصد دارد پزشکان را به جبهه های جنگ گسیل دهد و از فزون بر آن گروهی از پزشکان را دستگیر و زندانی و تحت شکنجه قرار داده است.

هشدار می دهیم که بر طبق تصمیم کنفرانس جهانی پزشکان در توکیو، هیچ زندانی نباید تحت فشار و شکنجه قرار گیرد و او را مجبور به تصویب نامه که مورد قبول و تأیید همه کشورهای متمدن است در ایران نیز باید مورد توجه فوری مقامات مسئول قرار گیرد.

لندن:

انفجار بمب در مغازه ی ایرانی

در این حادثه به قتل رسید. پلیس لندن همچنین فاش کرد که بمب دنیال تحقیقات ماء موران، تعدادی از همسایه ها و صاحبان مغازه های اطراف شاهدت دادند که اندکی قبل از انفجار در مورد ریشوبای فاهای شرقی را در حال فرار دیده اند.

خبرگزاری ریه - ۲۱ اوت ۱۹۸۶

ایران

اجاره نفتکش امریکایی

به گزارش نشریه اقتصاد تا میزمالی، چاپ لندن، رژیم جمهوری اسلامی بزرگترین نفتکش جهان را برای بهره برداری به عنوان مخزن شناور، به اجاره خود درآورد.

این نفتکش ۵۶۵/۷۹۰ تنی که "سویایز جانت" نام دارد متعلق به یک شرکت امریکایی بنام "ونیورسال پترولیم کارپز" است که بابت اجاره آن روزانه ۱۳/۸۷۹ دلار از جمهوری اسلامی پول دریافت می دارد.

به نوشته تا میزمالی، رژیم تهران قصد دارد این نفتکش غول پیکر را در پانزده لارک واقع در نزدیکی تنگه هرمز، مستقر کند تا از تیررس جنگنده های عراق دور بماند، اما کارشناسان نظامی غربی اظهار داشته اند که بمب افکن های عراقی اف-۱۰۵ کو ۲۰۰ ساخت فرانسه توان آن را دارند که بمب یکبار سوخت گیری در آسمان جزیره لارک را هدف بمباران قرار دهند.

بگفته همین منابع، حمله هوایی اخیر عراق علیه تاسیسات جزیره سیر، که در ۱۷۰ کیلومتری لارک واقع شده، بیش از حد انتظار موفقیت آمیز بوده، و جریان صدور نفت جمهوری اسلامی از آن طریق را به کلی مختل ساخته است. یک دلیل قاطع برای این امر انتقال نفتکش ها به لارک است. در حال حاضر ۲۱ فروند از این نفتکش ها در برابر تاسیسات لارک صف کشیده، در انتظار رنویت با رگیری هستند. ایسنا انتظار نشان می دهد که سیر صدور نفت از جزیره سیر متوقف گشته است.

تا میزمالی - ۲۰ اوت ۸۶

پلیس لندن روز ۲۰ اوت اعلام کرد: انفجاری که در یک مغازه ی فروش نوار ویدئو در لندن، (موسسه مطبوعاتی کی.وی.سی. متعلق به آقای رضا فاضلی) یک کشته و ۱۲ مجروح به جای گذاشت. بر اساس نخستین نشانه ها، بر اثر انفجار یک بمب رخ داده است. یک سخنگوی پلیس لندن گفت: پلیس فدرالیست همچنان به تحقیقات خود در این زمینه ادامه می دهد.

به گفته ی همین منبع، این سوء قصد علیه مغازه ای که به فروش نوارهای ویدئو ضدخمینی اشتغال داشت، هنوز از سوی هیچ گروه یا سازمانی به عهده گرفته نشده است.

خبرگزاری فرانسه می نویسد: با زمانهای مخالف رژیم خمینی در خارج از کشور، این بمب گذاری را یکی دیگر از اقدامات تروریستی رژیم اسلامی دانستند، و تا کید کردند بی بی سی فاضلی (پسر رضا فاضلی) جوانی که به دنیال جراحات وارده بر اثر انفجار، در بیمارستان درگذشت، به تکیه و توزیع نوارهای ضد رژیم خمینی اشتغال داشته است.

خبرگزاری فرانسه در ادامه گزارش خود می نویسد: یک سخنگوی سفارت جمهوری اسلامی در لندن، ضمن رد این اتهام، مسئولیت انفجار را متوجه ضدا انقلابیون دانست و گفت جوان مقتول، درصدد بمب گذاری علیه کنسولگری جمهوری اسلامی بوده، اما انفجار ریمب، موجب مرگ خود او شده است.

منابع آگاه ایرانی در پاریس گفتند که جمهوری اسلامی، یکبار دیگر بمب با قلب واقعت سخی دروازه نشان دادن حقایق کرده است.

خبرگزاری فرانسه می نویسد: بی بی سی فاضلی ۲۲ ساله که بر اثر انفجار ریمب در موسسه ی پختی نوار ویدئو در لندن به قتل رسید، یک پناهنده ی سیاسی در لندن بود که فعالیت های او پیدایش رضا فاضلی، علیه رژیم خمینی، عداوت حزب الهی های رژیم اسلامی در لندن را علیه آن موجب شده بود.

منابع پلیس لندن تا یید کردند که این فعالیت ها از نظر رژیم اسلامی دور نمائند بود.

به گفته ی همین منابع، از میان ۱۲ مجروح این بمب گذاری، هنوز یک نفر از آن در بیمارستان بستری است.

یکی از نزدیکان رضا فاضلی به خبرنگاران گفت: فاضلی به خاطر تهیه ی نوارهای ویدئو طنز و مضحکه علیه شخص خمینی، چندین بار از سوی طرفداران خمینی تهدید به مرگ شده بود اما هنگام انفجار ریمب، رضا فاضلی در پاریس بصری برده و پسرش

رژیم جمهوری اسلامی به مرحله ای بحرانی رسیده است و درآمدهای نفتی بر اساس آمار رسمی خود رژیم، ۷۵ درصد سقوط کرده است. علاوه بر همین، رابطه است که وزیر نفت رژیم اسلامی به مسکو سفر کرده است تا درباره ی فروش گاز به شوروی مذاکره کند.

کوئیدین - ۲۰ اوت ۱۹۸۶

رادیو ایران

انفجارهای اعلام نشده

یک گزارش جدید از عناصر صرملی در تهران حاکی از آنست که تعداد کشته شدگان انفجار میدان فردوسی به ۱۰۴ نفر رسیده است. لازم به یاد آوری است که آمار رسمی کشته شدگان این حادثه از سوی رژیم اسلامی ۲۰ نفر ذکر شده بود و خبرنگاران ما تعداد آن را تا ۶۰ نفر تخمین زده بودند. در این انفجار یک اتوبوس از میان، دو نیم شدویک مینی بوس بر اثر ضربه ی ناشی از انفجار، از یک سوی خیابان به سوی دیگر پرتاب گردید.

این گزارش می افزاید:



انفجار در شهر آیت الله ها

خسارت های وارده است. تشنجاتی که در شهر مذهبی قم در زمستان ۱۹۷۸ شروع شد و دیگر نقاط ایران را بربود با عث شد که حکومت خاندان پهلوی در ایران سقوط کند و آیت الله خمینی نیز در ابتدای به قدرت رسیدنش در ایران شهر مذهبی قم را برای استقرار حکومتش انتخاب کرده بود. قابل توجه آنست که برای اولین بار در تاریخ ایران اسلامی سوء قصد علیه یکی از مراکز مذهبی ایران صورت می گیرد. در اطراف حرم حضرت معصومه بیش از ۱۴ مدرسه اسلامی قرار دارد و کلیه ملازمان حاکم بر ایران در این مدارس دوره های دینی خود را گذرانده اند و همچنین در اطراف همین حرم و در پهن این مدارس مذهبی است که میتوان بزرگترین کتابخانه های خصوصی حاوی کتب مذهبی ایران را مشاهده کرد.

ایران را مشا هده کرد. اکنون اوضاع داخلی ایران پس از ۶ سال جنگ و ویرانی روز به روز وخیم تر می گردد، و از این رو موج ناخشنودی و مخالفت در داخل مملکت دامنه هر چه وسیع تری می گیرد. شمار مخالفان رژیم خمینی روز به روز افزایش می یابد و موج مخالفت با ادا مسه جنگ نیز هر روز گسترده تر می شود. مشکلات اقتصادی روز افزون ایران کسسه زاده سیاست های غلط حکام جمهوری اسلامی است، در آینه نزدیک، باعث خواهد شد که ناخشنودی عمومی در داخل کشور وسیع تر گردد. نکته دیگر آنست که بر خلاف سال های قبل، امسال آیت الله خمینی در مراسم عید قربان سخنی بر زبان نیاورد و تنها به تکلیف نشان دادن دست انکشاف کرد.

حال عمومی آیت الله خمینی و شایعاتی که پیرامون وضع سلامت وی بر سر زبان ها است، باعث شده که سردمداران رژیم با مشکل تازه ای نیز مواجه شوند و آن احتمال مسرگ بنیادگذار جمهوری اسلامی است.

لوماتن - ۱۹ اوت ۱۹۸۶

کشتار در تهران

رسیدگی شود، چنین اعمد سال جنایتکارانه ای رخ می دهد. به این ترتیب منتظری، عملاً جناح تندرو رژیم را محکوم کرد. انفجار شهر قم، به نحو شگفت انگیزی حادثه ی سینما رکیس آبا دان را به یاد می آورد که در آغاز انقلاب، توسط طرفداران خمینی، که در آن هنگام در نوفل لوشاتو بود، به آتش کشیده شد.

این عملیات در آن هنگام با موفقیت کامل به انجام رسید و مسئولیت مرگ بیش از سیصد تن، که بیشتر آنان زنان و اطفال بودند، و زنده زنده در سینمای در بسته، در آتش سوختند، به گردن شاه و پلیس معروفش، ساواک افتاد. مدتی بعد، برخی از رهبران رژیم که به نحو عجیبی مغفودا لاشر شدند، مسئولیت طرفداران خمینی را در این حادثه تاء یید کردند.

کوئیدین سپس می نویسد: اکنون رژیم جمهوری اسلامی عموماً امیریا لیسم بین المللی را مسئول این انفجارها معرفی می کند. عملاً این انفجارها در هنگامی فزونی می گیرد که وضعیت اقتصاد و مسالی

روزنامه لوماتن چاپ پاریس در شماره مورخ ۱۹ اوت در رابطه با انفجاری که روز شنبه گذشته ۱۶ اوت در قم رویداد در مقاله یی زیر عنوان "انفجار یک بمب در مرکز قدرت خمینی" نوشته آل سن شالی، می نویسد:

"برای اولین بار از زمان استقرار حکومت آیت الله خمینی در ایران، در شهر مذهبی قم، یک اتوموبیل حاوی مواد منفجره، منفجر گردید که بنا بر گزارش مقامات جمهوری اسلامی ۳ کشته و بیش از ۱۰۰ زخمی بجای گذاشت.

مخالفان رژیم آیت الله خمینی، چه گروه های چپگرا و چه گروه های دیگر که رژیم زانان به عنوان عوامل استکبار جهانی نام می برد، معمولاً در قلب شهران دست به اینگونه عملیات می زنند، حال آنکه شنبه گذشته دامنه مخالفت با رژیم آیت الله خمینی از تهران به دیگر شهرهای ایران نیز گسترده شد. این بار به ادعای جمهوری اسلامی مخالفان در روزی که در مراسم مذهبی روز عید قربان برگزار می شد، دست به بمب گذاری در شهر مذهبی قم زدند و یک اتوموبیل زین حاوی مواد منفجره در نزدیکی حرم حضرت معصومه و مسجد "فاطمه" در شهر مذهبی قم منفجر شد.

حرم حضرت معصومه و اطراف آن در این روز مذهبی مملو از ترائی بود که برای اجرای مراسم مذهبی به قم آمده بودند و از این روست که به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی در میان کشته شدگان و مجروحان شمار زیادی کودک و نوجوان وزن وجود دارد. جمهوری اسلامی بی درنگ پس از وقوع این انفجار، مسئولیت آن را به "عوامل استکبار جهانی" نسبت داد، در حالی که معمولاً سیاست جمهوری اسلامی در این گونه مواردی اهمیت نشان دادن عملیات مخالفان است، بنا بر این میتوان استنباط کرد که شتاب جمهوری اسلامی در اعلام خبر انفجار ریمب در شهر مذهبی قم نشان دهنده شدت انفجار و

لحظاتی پس از این انفجار، انفجار مهیب دیگری در میدان آرژانتین رخ داد که رژیم اسلامی درباره ی آن و قربانیان حادثه، اطلاعاتی منتشر نکرد.

گزارش دیگری از عناصر صرملی در تهران می گوید که بعد از ظهر روز چهارشنبه گذشته (۲۰ اوت)، بر اثر انفجار شدیدی که در آموزشگاه تقویت زبان انگلیسی دختران، در نزدیکی میدان ۲۴ اسفند رخ داد، چند تن به قتل رسیدند و تکه های از سائل ولسوازم آموزشگاه در خیابان پخش شد.

عناصر صرملی می افزایند که رژیم در باره ی این حوادث خونباری در پی، روش سکوت را در پیش گرفته است؛ در حالی که در تهران گفته می شود که احتمالاً در این انفجارها عوامل رژیم دست دارند، تا به بهانه این فاجعه ها به دستگیری مخالفین، تیرباران زندانیان و تشدید ختنانق و ارساب بپردازند.

تلفن خبری

نهضت مقاومت ملی ایران - کانادا
شهر تورنتو ۴۱۶/۳۶۱۳۴۵۸

قالبوس نامه

فرهنگ ایران

محمد جعفر محجوب

اثری بزرگوار و هزار ساله

استاد دشاروان سعیدنغی در مقدمه ای کسسه بر قالبوس نامه نوشته چنین آورده است :

" این کتاب در میان کتاب های کسبه نثر پارسا رسی نوشته شده ، برای جوانان ایرانی از همه سو مند تر است ... گذشته از آن که به شیوا ترین و شیرین ترین زبان نوشته شده و اندر زهای بسیار بلند دارد و از همین راه است که دیگران را نیز ، که در مراحل دیگر از زندگی هستند ، سودمندی افتد ..."

" بزرگ ترین امتیاز این کتاب بزرگوار آن است که نویسنده آن دبیر سیار توانا بوده و بهترین نمونه نثر فارسی را از خود به یادگار گذاشته است ."

" مؤلف کتاب کی کا ووس نام دارد و نویسنده قالبوس و شمشیر ، از خاندان زبیری است . جد او قالبوس نیز با آن که در گرگان پادشاهی می کرد ، نمونه فضل و دانش و ادب و کمال بود و خط زیبای او را به پسر او می دادند . کلمه قالبوس معرب کا ووس است . افراد این خاندان همه نام های ایرانی و فارسی داشته اند . جد مؤلف : کا ووس ، خود او کی کا ووس و پسرش منوچهر نامیده می شده است و هر یک از آنان به رسم آن روزگار لقبی به عربی داشته اند . قالبوس به شمس المعالی ، کی کا ووس به عنصر المعالی و منوچهر به فلک المعالی ملقب بوده اند و تمام این نام ها محب فضائل و کمالات بوده و در بعضی صفت ها و خصایص در میان شاهان ایران بی مانند بوده اند . به گفته استاد نغیسی :

" خاندان مؤلف این کتاب را فضیلت بزرگی است که تا کنون هیچ یک از خاندان های شاه ایران را از صدر اسلام تا زمان مادست نداده و آن عیق ایرانی به خصوص و یک قسم علاقه استوار رویای برجاست به این خاک گرامی است که پدران ما آن را به خلیفان خویش آبیاری کرده اند ..."

" مؤلف قالبوس نامه هم سپاه ، هم دانشمند و هم عارف مشرب بوده است . فصول مختلف این کتاب بهترین گواه است از وسعت اطلاعات وی ، در تاریخ گذشته ایران و اسلام کمالاً مطلع بوده ، بر تاریخ زمان خویش آگاهی کامل داشته ، علمای عصر خود را به خوبی می شناخته ، از شعرا و پیشین نیز آگاهی بوده ، در انشاء و شعر و طب و نجوم و موسیقی و فنون سوار و سیاهی و مملکت داری توانایی داشته است . اما مهم ترین جنبه وی صراحت بیان و صدق لجه است و پدید است که مردی بسیار ریا و درست کار و راست گو بوده است ."

کتاب وی نیز اندکی پس از تاء لیب شهرت یافته چنان که سنائی در حدیقه که سرودن آن ۴۹ سال پس از تاء لیب قالبوس نامه به پایان آمده ، حکایتی از آن را در حرف به حرف نظم کرده ، پس از آن نیز مطالب تاء لیب وی در کتاب های متعدد نقل شده است ."

عنصر المعالی کی کا ووس را در قالبوس نامه مردی بسیار خردمند ، روشن بین ، نکته سنج ، فاضل و صاحب دل و سخت فروتن و حقیقت جوی می یابیم . در آغاز کتاب به فرزند خویش ، که کتاب را برای تربیت وی تاء لیب کرده است گوید :

" بدان ای پسر ، که من پیرشدم ، و پیری و ضعیفی بر من چیره شد ... پس چون نام خویش در دایره گذشتگان دیدم ، مملحت چنان دیدم که پیش از آن که نام منم عزل به من رسد ، نامهای اندر نگوش روزگار و سوازش کار ... یاد کنم و تو را از آن بهره مند کنم بر موجب مهر بردی ، تا پیش از آن که دست زما نه ترا نرم کند ،"

خود به چشم عقل اندر سخن من نگری و فزونی یا بیسی و نیک نامی هر دو چنان حاصل کنی ..."

اما وی با فراست تمام در یافتن است که نیک پسند ، برای فرزندان سرداست و در ایسان نمی گیرد . از این روی گوید : " اگر چه سرشت روزگار بر آن جمله آمد که هیچ فرزند پند پذیر خویش را کار نیندند ، که آتش در باطن جوانان است ، که آرزوی غفلت ... ایسان را بر آن دارم که دانش خویش پرترا ز دانش پیران دانند ..."

این قانون هنوز هم به قوت و اعتبار خویش باقی است و عنصر المعالی با آن که از آن آگاه بود به دودلیل از تاء لیب این کتاب دست نمی کشد .

" ... مهر و شفقت پدری مرا یله نکرد (= رها نکرد) که خاموش باشم ، پس آنچه از موجب طبع خویش یافتم ، در هر بابی سخنی چند جمع کردم ... اندر این نامه نوشتم . اگر از تو کار بیستن خیزد ، خود پست آمد (= این خود کاری است پسندیده) ، والا ، آنچه شرط پدری بود کرده باشم ، که گفته اند : برگوبنده (= برعهده گوبنده) بیش از گفتار نیست ، چون شنونده خریدار نیست ، جای آزار نیست ."

دلیل دوم : " اگر تو از گفتار من بهره نیک نجویی ، چون بندگان دیگر باشند ، به شنودن و کار بستن نیک به غنیمت دارند (= سایر بندگان خدا به کار بستن آن را غنیمت می شمرند) ."

سپس برای تشویق فرزند از بزرگی و شرافت خاندان وی سخن می گوید :

" سرشت مردم چنان آید که تکاپوی کنند تا اندر دنیا آنچه

نصیب و آمده باشد ، به گرامی ترین خویش بگذارند ، اکنون نصیب من از جهان این سخن آمد ، و گرامی ترین من تویی ، چون ما زرجیل کردم ، آنچه نصیب من آمده بود پیش تو فرستادم تا ... چنان زندگانی کنی که سزاوار تخمه (= نژاد) پاک تست ، و بدان ای پسر که تو را تخمه بزرگ است و شریف ، از هر دو جانب کریم الطرفین (= بزرگوار از سوی پدر و مادر) پس ... هشیار باش و قیمت نژاد خویش بشناس ، هر چند که من نشان خوبی و روزی می بینم اندر تو ، گفتار بر شرط تکرار واجب است ..."

عنصر المعالی در عین حال که تخمه و نژاد فرزند را می ستاید بدو هشدار می دهد : جهدن که اگر چه امیل و گوهری (= از خاندان معتبر) باشی ، گوهر تن نیز داری ، که گوهر تن (= فضایل و کمالات) از گوهر اصل بهتر ، چنان که گفته اند : بزرگی خردودانش راست نه گوهر و تخمه را ..."

و بدان (= به آن) که تو را پدر و مادر ما نهند هم داستان مباحث آن نشانی بود . تا آن بود که توبه هتیر بر خویشتن نهی ، تا از نام زید و جعفر و عم و خال به استاد فاضل و " قبیله " و " حکیم " افتی ، که اگر مردم را ، با گوهر اصل ، گوهر هنر نباشد ، صحبت (= دوستی و رفاعت) هیچ کس را به کار نیاید ، و در هر گاه این دو هنر یابی (= گوهر اصل و گوهر هنر) چنگ دروی زن ، و از دست مگذار که وی همه را به کار آید ."

جوانان از جوانی باز نگردند

در نظر عنصر المعالی : از همه هنرها ، بهترین هنری سخن گفتن است و آدمی بدین سبب پادشاه و کما مگار شد بر دیگران نوران ، و چون این بدانستی ، زبان را به خوبی ، و هنرا موختن خوکن ، و جز خوبی گفتن زبان را عادت مکن ... که گفته اند هر که زبان او خوشتر هوا خواهد بود ، و بیشتر و با همه هنرها جهدن تا سخن به جایگاه گوئی که سخن نه بر جایگاه ، اگر چه خوب باشد ، زشت نماید ..."

قالبوس نامه دارای ۴۴ باب است و مؤلف در آن ، از دید خویش تمام جنبه ها و ابعا دکوناگون زندگی ، از شناخت

ایزد و آفرینش ، به میزبان گرفته تا پیری و جوانی و شراب خوردن و مهمانی کردن و نرد و شطرنج با ختن و عشق ورزیدن و گرما به رفتن و نگار کردن و جنگ و برده و خانه و اسب خریدن و وزن خواستن و فرزند پروردن و دوست گردیدن و طلب علم و تجارت و دانش سرور و گوناگون ورسم شاعری و ندیمی و وزیر و سپهسالاری و دبیری و دهقان و وزیر و پادشاهی را مورد بحث قرار داده است . و پایین و مغفل ترین باب کتاب " اندر آیین جوانمردی " است و پیداست که نویسنده بدان دل بستگی خاصی داشته است . " فتوت " یا جوانمردی آیینی است که آن را در رسوم خاص داشته و نوشته ما حسب قالبوس نامه قدیم ترین اثری است که در این آیین سابقه به تفصیل گفتگو کرده است ."

روشن بینی مؤلف و بینش و تجربه های گران بهای او در تمام فصل ها آشکار است و گاه می آید که در حدت تحت تاثیر قرار می دهد . در باب شراب خوردن گوید :

" شراب خوردن را ، نگویم که بخور ، و نگویم که مخور ، که جوانان به قول کسی ، از فعل جوانی باز نگردند . که مرا نیز بسیار گفتند و نشنودم ، تا بعد از پنجاه سال ایزد ... را توبه ارزانی داشت ، اما اگر نخواستی سود دوجانی با توبه ... ولیکن جوانی ، دانم که رفیقان نگذارند که نخوری ، پس اگر خوری ، دل بر توبه دار و بر گردا رویشتن بشیمان باش ... و در آیین مهمانی ، پس از گفتگو در باره جزئیات آداب و ترتیب و خرج و آرایش سفره چنین می افزاید : " و از مهمانان عذرخواه ، که عذر خواستن طبع عامه و بازاریان بود ، و هر ساعت مگوی : ای فلان ، نان نیک بخور : هیچ نمی خوری ، شرم مدار که از جهت توجیزی نتوانستم کردن ... این نه سخنان محتشمان بود ... که از چنین گفتار مردم شرمناز شوند و نان (= غذا) نتوانند خوردن ، و نیم سیرا ز خوان توبر خیزند ..."

" و ما را به گیلان رسمی نیکوست : چون مهمان را به خانه ببرند ، خوان بنهند و کوزه های آب حاضر کنند ، و خانه خدای (= صاحب خانه) و متعلقان همه بیرونند ، مگر یک تن در جای دور یا زایستد زبهرگاه نهندان ، تا مهمان چنان که خواهد نان بخورد ... این رسم هنوز در روستاهای گیلان برقرار و جاری است ."

نیکی کن و به آب انداز

در قالبوس نامه هیچ بابی نیست که از مطالب ظریف و تازه و اطلاعات با ارزش و گفتارهای خردمندانه خالی باشد . اما برای دانستن تمام آن ها باید کتاب را از آغاز تا پایان مطالعه کرد . و شاید ما روزی در همین

صفحه ، گفتاری در باره " روش مطالعه متن های قدیم فارسی و فواید آن بیاریم . اما اکنون جز آوردن حکایتی کوتاه از آن امکان پذیر نیست . این حکایت را از باب ششم " اندر فروتنی و آفرینی هنر " برگزیده ام . نویسنده آن را در تائید این گفته ، خویش آورده است : " نیکی کن ... و بر نیکی کردن بشیمان مباح که جزای نیک و بد هم در این جهان به تو رسد پیش از آن که به جای دیگر روی ... پس تا توانی نیکی از کسی دریغ مدار که نیکی آفریک روزی (= میوه و ثمر) دهد ."

نشیدم که متوکل (خلیفه عباسی) رابنده ای بود فتح نام ، بغایت خوب روی و روزبه ، و همه هنرها و ادب ها آموخته و متوکل او را به فرزند پذیرفته و از فرزندان خود عزیزتر داشت . این فتح ، خواست که شنا کردن آموزد . ملاحان آوردند او را در دجله شنا کردن همی آموختند و این فتح هنوز کودک بود و پسر شنا کردن دلیر نگشته بود . اما چنان که عادت کودکان است ، از استاد به دجله رفت و اندر آب جست ، و آب سخت قسوی می رفت ، فتح را برگردانید . چون فتح دانست که با آب بنده نیاید (= حریف آب نیست) ، با آب بساخت و بر روی آب می شد (= می رفت) تا از دیدار مردم تابیداشد . چون وی را اندر بارهای میبرد ، بر کنار دجله سوراخ ها بود . چون به کنار آب به سوراخی برسد ، جهت کرد ، دست برد ، و خویشتن اندر آن سوراخ انداخت ، و آن جا بنشست و با خود گفت : تا خدای چه خواهد بدین وقت باری خود را از این آب خورن خوار چنان نیسم ، و هفت روز آن جا بماند ، و اول روز که خبر دادند متوکل را که فتح در آب جست و غرق شده ، از تخت فرود آمد ، و بر خاک بنشست و ملاحان را بخواند ، و گفت : هر که فتح را مرده یا زنده ، بسیار در دنیا رش بدهم ، و سوگند خورد که تا آن گاه که وی را ، بر آن حال که هست ، نیا رند من طعام نخورم !"

ملاحان در دجله رفتند و غوطه می خوردند و هر جای طلب می کردند سر هفت روز ، اتفاق را (= از قضا ، اتفاقاً) ملاحی بدان سوراخ افتاد . فتح را بدید ، شاد گشت و گفت : هم این جا باش تا زورقی بیارم . از آن جا با زکشت و پیش متوکل رفت و گفت :

" یا امیرالمؤمنین ، اگر فتح را زنده بیارم مراجه دهی ؟"

گفت : پنج هزار دینار نقد بدهم . ملاح گفت : یا فتمم فتح را زنده ، زورقی بیار و بردند و فتح را ببردند . متوکل آنچه ملاح را گفته بود ، بفرمود تا در وقت بدادند .

وزیر را بخواند و گفت که در خزینه من رو ، هر چه هست یک نیمه درویشانه ده . آن گاه گفت : طعام بسیار است (= بسیار ورید) که وی گرسنه هفت روزه است . فتح گفت : یا امیرالمؤمنین من سیرم . متوکل گفت : مگر از آب دجله سیر شدی ؟ فتح گفت : نه ، که من این هفت روز گرسنه نبودم ، که هر روز بیست تا نان بر طبقی نهاده ، بر روی آب فرود آمدی ، و من جهت کردم تا دوسه تا از آن نان برگرفتمی و زندگانی من از آن نان بودی و بر هر نان نوشته بود : سود که : محمد بن الحسین الاسکافی (اسکاف در عربی به معنی کفاش است) . متوکل فرمود که در شهر متانی کنیدی که آن مرد که نان در دجله افکند کیست ، و بگوئیست تا بیاید که امیرالمؤمنین با او نیکویی خواهد کرد ، تا نترسد .

چنین منادی کردند ، روز دیگر مردی بیامد و گفت : منم آن کس ؟

متوکل گفت : به چه نشان ؟

مرد گفت : به آن نشان که نام من بر روی هر نان نوشته بود که محمد بن الحسین الاسکافی .

متوکل گفت : نشان درست است ، اما چندانکه است که تو در این دجله نام می ندازی ؟

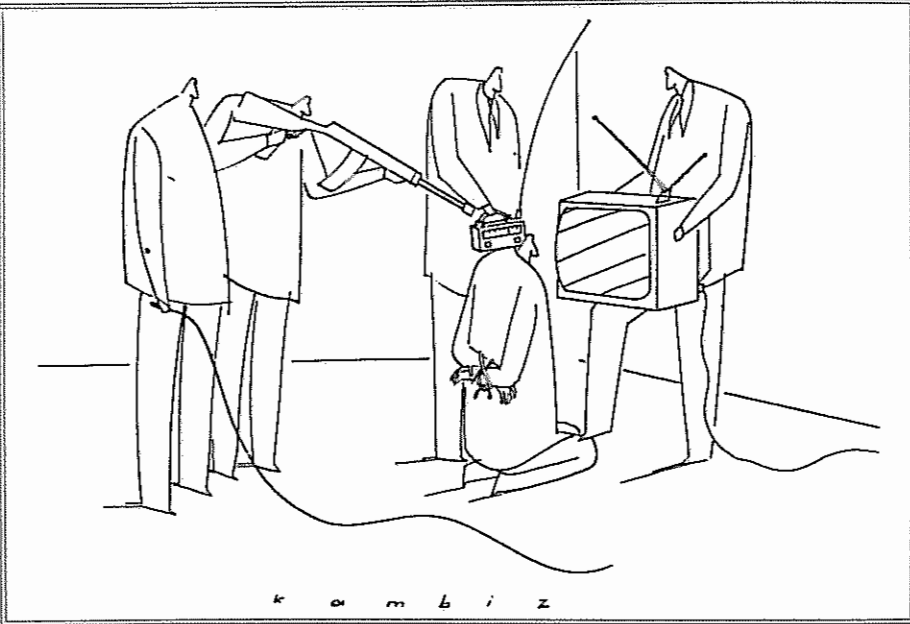
محمد بن الحسین گفت : یک سال است .

متوکل گفت : غرض تو از این چه بود ؟

مرد گفت : شنوده بودم که نیکی کنوبه آب انداز که روزی بردهد ، و به دست من نیکی دیگر نبود . آنچه توانستم همی کردم و با خود گفتم : چه بردهد ؟

متوکل گفت : آنچه شنیدی کردی ، بدانچه کردی ثمره یافتی . متوکل وی را در بند دینار ده ملیک داد . مرد بر سرملک رفت و محتشم گشت ، و هنوز فرزندان او در بندند مانده اند .

و به روزگار لقا شبا مرالله من به حج رفتم . ایزد تعالی مرا توفیق داد تا زیارت خانه خدای بگردم ، و فرزندان وی را بدیدم ، و این حکایت از زبان من و مخترا ن (= سال خوردگان) بغداد شنودم . پس تا توانی از نیکی کردن میاسای ، و خود را بسه نکوکاری به مردمان نمای ، و چون نمودی ، به خلاق



K a m b i z

معلول شده اند، بخش دیگری جلای وطن کرده و به کشورهای دیگری پناهنده شده اند، و آنان که مانده اند، شب و روز خود را پنهان می کنند تا شاید بتوانند به کمک خویشان و دوستان توشه ای و راهی برای گریز پیدا کنند.

در برابر این تصویرها سانسگیز و تنگسازان دهنده، وضع جوانان در میهن نگون بخت ما، آخوندهای حاکم و جناحیتکار همچنان مرغوی جنگ سومی دهندند و قیاحانه و از "شور و شتاب" جوانانی دم می زنند که گویا، کاروان، کاروان، به سوی جبهه ها رهسپار می شوند. اگر از "حضرت امام" که وقتا حش علیکم گشته است، بگذریم، و قبیح ترین مناسباتی جنگ شیخ رفسنجانی است. این دروغزن می گوید:

"... مردم خسارات زیادی از جنگ متحمل شده اند، داغ دل " ه های زیادی داشته اند ولی همچنان خواهان ادا جنگ، بیش از هر زمان دیگر شده اند..."

و در جای دیگری، فضای مرگبار جنگ را اینگونه توصیف می کند و می گوید: "۱۰۰۰۰ نفر از جوانان ما را افرادی به سوی جبهه های جنگ می فرستند که فرزندانشان را هم به جبهه می فرستند... و اگر خوششان را هم لازم می شود... می دهند، چنین جوای شقاوتی در جبهه های جنگ حاکم است..."

رفسنجانی که با این همه توان دروغزنی و فریبکاری با پیدا و راجع، "مرد نیرومند" ولایت فقیه نامید، هر چه می خوا هدیه داد، فرار جوانان و نوجوانان ایرانی به کشورهای دیگر، که این روزها شدت و سرعتی که سابقه نداشته است، توده های محکمی است که نشان داده و همپا لکی های بی آبرویش می شود. آن "نعمت و برکت" و این "جوای شقاوت" ارزانی خودتان باد!

ملایان را در این زمینه گواهی می دهد. به قول کلیم کا شانی: "زا هدا ن عهدما" معیار حق و باطلند. هر چه را منکر شوند این قوم، با ورمی کنیم!"

جوانان ریشه کن شده

سیل پناهندهگان، گریختگان از زور، و ظلمت و اختناق، همچنان به سوی برلین غربی سرازیر است و در این میان بنا بر گزارشات رسمی، بیش از یک سوم از این آوارگان را ایرانیان تشکیل می دهند. وزارت کشور آلمان فدرال اعلام کرده است که تنها در ماه ژوئیه ۲۲۰۰ ایرانی از مقامات این کشور تقاضای پناهندهگی کرده اند. افزایش ناگهانی پناهندهگان ایرانی، درست همزمان با اعلام "سیح اجباری" برای جنگ خانمانسوز خلیج فارس پیش آمده است. جنگی که نه تنها انگیزه ملی و میهنی ندارد و بر کین تویزهای شخصی استوار است، بلکه سفیها نترس ترین هدف ها را نیز دنبال می کند. جنگی که همه سردمداران رژیم آخوندی، آن را "نعمت و برکت" می نامند و "پلی به سوی بهشت" و "طریقتهای برای محشور شدن با اولیاء و انبیاء" از اسرار همین "نعمت و برکت" است که هزاران جوان ایرانی در خاک و خون می غلطند، و هزاران جوان دیگر با هزار درد سر و شادای به کوه و بیابان می زنند. مسافرین که این روزها از ایران می آیند تا همدان صادق برای بگیر و ببندهای رژیم و جنگ و گریزهای جوانان میهن ما با مزدوران قداره بند آن هستند. کوجه ها و خیابان ها از جوانان و نوجوانان بالای دوازده سال تهی شده است، بخش بزرگی از آنان قربانی ویای زخمی و

هیچ آدمیزاد ددیشموری هم همه تاریخ فرهنگ کشورش را به خاطر حضور مستبدان در آن، نفی و انکار نمی کند. هیچ کس انتظار ندارد که لوئی شانزدهم یا تالیران، همانند "میترا" حکم رانده باشند یا فردریک کبیر ولودویک اول و دوم دارای تفکرات منش و رفتاری همانند "ویلی برانت" بوده باشند.

بزرگ ترین استثنا "در این شعور تاریخی" و برخورد منطقی و واقع بینانه با گذشتگان را حکومت "لاشعور" آخوندها در ایران به وجود آورده است. رفتار ضد ملی و ضد فرهنگی آخوندها با تاریخ دیرپای ایران، همانند همه رفتارهای دیگرشان، از دعوای آمیخته به هم می گیری: سفاقت و کینه توزی اخمینی با محمدرضا شاه، آن هم برسرجاه طلبی و قدرت جوئی، سرچنگ داشته است، سپس همه شاهان تاریخ ایران، از کوروش تا خسرو پرویز و از شاه عباس تا شاهزاده اززبان چرکین ملایان، فحش و ناسزا می خوردند و نشان از صفات تاریخی برجیده می شود.

بدیهی است که این حرامیان، خدا پستانه از یاد می برند که اگر همان شاه مفسی و شاه عباس در میان نبودند سرنوشت آخوند و آخوندیسم چیز دیگری می بود. چرا که در بربریم اگر همین اداره اوقاف و سازمان امنیت رژیم پیشین نمی بود و اگر دولتمداران رژیم آن همه با این حرامیان "لاشعور" نمی زدند و هندیوانه زیر بغلشان نمی گذاشتند، چرخ گردون نه اینگونه می گشت، که اکنون گشته است!

خیمینی و دارودسته سفیه و کینه توزش، نه تنها با شاهان و امیران و حاکمان تاریخ، ریاکارانه سرچنگ دارند، که با مجموعه فرهنگ درختان میهن ما نیز می ستیزند. فردوسی را نیز ناسزا می گویند، حافظ و خیام و عبیدرانی نیز طعن و لعن می کنند، عارف و ابیسه و عسکری را نیز دشمن می دانند. چرا که همه آن سترگ مردان و این بزرگواران، همه نیروی خرد را به کار گرفته اند تا هویت ملی و فرهنگی خردانگان ایرانی کنند و همه آنان سرخساخته با دروغ و ریا و استبداد دوواپس ماندگی جنگیده اند. هرگز از یاد رفتنی نیست که از ازل و اوایلش حاکم حتی چشم دیدن ویرانه های تخت جمشید و پاسارگاد و نقش رستم و بیستون را نداشته اند و می خواستند با بولدوزر به جان سقف و دیوار روستا و بیفتند که تنها نه های برجسته ای از تمدن درختان ایران باستان به شما می روند. روشن است که اینگونه برخورد با تاریخ و فرهنگ ریشه دار و تکوینی یافته ایران، حرکتی مسخره دهنده است که راتدا می کند که با شمشیر چوبی به جنگ آسیا می رفت.

خومت و عناد سرخساخته این واپس گرایان با مجموعه تاریخ و فرهنگ ما، درست تاء شیری خلاف نیت آنان به بار آورده است. رغبت و اشتیاقی روز افزون مردم به کشف و جذب آنچه که هویت ملی شان را می سازد، شکست مفتضحانه



تاریخ زدایی

در هفته گذشته همه مردم آلمان فدرال به بزرگداشت مرد مقتدر تاریخ خود برخاستند. ده ها فیلم و تئاتر به روی پرده و صحنه آمد، ده ها نمایشگاه ترتیب داده شد و ده ها تفسیر و گفتار و گزارش و مقاله در رسانه های گسرویی انتشار یافت. درست ۲۰۰ سال از مرگ فردریک کبیر (۱۷۸۶ - ۱۷۱۲) سومین پادشاه مستبد ویکه تاز "پروس" می گذرد. فردریک کبیر، ۴۶ سال در پروس (بخش شمالی و شرقی آلمان) با قدرت تمام حکومت کرد و نبردهای توسعه طلبانه او با "بایر" و اتریش و لهستان، سبب شد که وسعت سرزمین زیر حکومت او، "پروس" دو برابر شود...

فردریک کبیر در قافا موس همه کشورهای دموکراتیک جهان امروز از جمله در آلمان فدرال، یک خودکامه، یک پیکه تاز توسعه طلب به شما می رود، ولی هیچگاه نتوانید که در دنیا و آلمان، او را طعن و لعن نمی کنید، هیچ حکومتی از سویالیست و کمونیست گرفته تا لیبرال و دموکرات نامش را از کتاب های تاریخ بر نمی دارد، سهل است، حتی مناسبات های مختلف از جمله همین دوستان و دوستان شما را در این کشورها می کنند، تا او را بهتر بشناسند و به ویژه حال و هوای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را در بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب آلمان، مورد بررسی قرار دهند.

از آلمان گذشته، همه مردم دنیا، همین شیوه برخورد را با مردان تاریخ ساز میهن خود دارند نام بسیاری از حکمرانیان که در فرهنگ امروز، دیکتاتور، به حساب می آیند، به سر میزنند، خیابان ها و بزرگراه ها نهاده شده است. موزه های متعددی، به آن ها اختصاص یافته تا آثار و اسناد و مدارک باقی مانده از آن ها، به نمایش گذاشته شود. حتی قصرهای پسر جلال آن ها را با همه محتویاتش دست نخورده نگاه می دارند و اگر لازم باشد با صرف هزینه های بسیار، تعمیر و بازسازی می کنند. بدیهی است که هیچ آدمیزادی امروزه روز، استبداد و خودکامی را نمی پسندد و آن را دشمن آزادی و استقلال خود می شناسد، ولی

قلمرو زبان فارسی

تاریخ نویسان گفته اند که:

اگر اعراب و مغول ها به ضرب شمشیر دنیا را گرفتند، ایرانیان به لطف شعور و نثر شیوای پارسی، عرصه گیتی را به تسلط خود درآوردند. و این چنین است که مثلا می بینیم، زبان رسمی و ادبی ترکیه عثمانی، زبان فارسی بوده است. به روایت دیگر، فعالیت ادبی سخنوران و نویسندگان دوره میان نه ادبیات ترک که از استقرا سلجوقیان روم در آناتولی شروع می شود، در دربار رواج یافته متمرکز می شود و این هردو کانون ادبی که به نام ادبیات درباری و ادبیات خانقاهی هم مشهورند، به شدت تحت نفوذ و تاثیر زبان و ادبیات پارسی قرار داشت. و تا نیر زبان و ادبیات خانقاهی که با مهاجرت خاندان های با فضل و دانش ایرانی ما ننسبند: بهاء الدین ولد، پدر مولانا جلال الدین، نجم الدین رازی، واحد الدین کرمانی، فخر الدین عراقی، سیف الدین فرغانی، ناصر الدین ابن الحق - در محیط امن و دانش پرور بلاد روم، اوج خلاقیت فرهنگی و رفاه و ادبیات بسیاری را سبب شد. مثنوی مولوی و بیستادیش

طریقت مولویه، زبان و ادب فارسی را در آن دیا راستوار ساخت، تا بدان جا که کار توسعه زبان و ادب پارسی چنان بالا گرفت که زبان فارسی، زبان رسمی و زبان رایج مکتبها و مدارس شد. بی شک در این فضای مسا عد که از برکت عشق ایران، شاهان و شاهزادگان ترک به زبان فارسی بود، آثاری که خلق می شد به نام امیران و مشوقان دانشمندان و نویسندگان بود. چنانچه نجم الدین رازی کتاب "مراد العباد" را به نام علاء الدین کبیر داد و اول را وندی کتاب "راحت الصدور" را به نام غیاث الدین کبیر داد، اول، نظامی "مخزن الاسرار" را بنام فخر الدین بهرام شاه رسان داد، شهاب الدین سهروردی، رساله "پرتونا" را به نام ملک ناصر الدین برکیارق امیر تارکین لایف کردند. بهر تقدیر، در قرن هفتم که ترکان عثمانی سرزمین آلبانی را در شبه جزیره بالکان ضمیمه متصرفات خود کردند، زبان و ادب پارسی نیز توسط شاهان و ادیبان ترک به آن منطقه برده شد. در آلبانی، به ویژه ابتدا زمینداران بزرگ اسلام

احکام دین، مبادی علوم و همچنین اشعار نغز فارسی وزبان ترک عثمانی آموخته بود و بعد در شهر "یانین" که مرکز یکی از ممالک تابعه امپراتوری عثمانی بود، زبانهای یونانی، ترکی و فرانسه را نیز کاملاً مل کرده و به علت آراستعداد و تاء لایف کتب بسیار، به مستشاری وزارت معارف عثمانی نیز رسید. "تعمیم فراشری" یکی از معروف ترین شاعران آلبانی در دوره تجدید حیات ادبی و فرهنگی ست که در نیمه دوم قرن نوزدهم در آلبانی جریان داشت و مجموعه اشعارش همچون گلپای تابستان و "تاریخ اسکندریک" در بخارست رومانی چاپ و منتشر شده است!

اشعار غنائی دفتر "گلپای تابستان" به شیوه مثنوی سروده شده است و مخصوصاً "شعر" نای "اوشبا" به هت بسیاری به حکایت "نی" مولانا دارد.

شاعر پارسی گوی اهل آلبانی چنین می سراید:

آز تو خاک مرده خندان می شود سیزه زار و باغ بوستان می شود گاه برفی، گاه باران، که سحاب گاه برفی، گاه دودی، گاه آب باری، این همه را گفتیم که دستکس طرحی کمرنگ از شکوه و جلال گذشته زبان و ادب سرزمین ما را بدست داده باشیم.

نامه‌ها و نظرها

چاپ تمام با قسمتی از نامه‌ها و نوشته‌های خوانندگان گرامی فقط برای منعکس کردن نظریات و عقاید و برداشتهای شخصی نویسندگان نامه‌هاست. با تأدیر می‌شود که طبع و نشر نامه‌ها و نوشته‌های خوانندگان لزوماً به معنای موافقت و هم‌راستی ارگان مرکزی نهفت مغایرت ملی ایران با مفاد همه این نوشته‌ها نیست. این مجله درحقیقت منعکس‌کننده عقاید گوناگون و به منزله تریبون آزاد است. از نویسندگان نامه‌ها تقاضای کنیم نام و نشان خود را ذکر کنند و در صورتیکه نخواهند نامشان چاپ شود یا تأدیر شوند نامشان محفوظ بماند. افزون بر این، از چاپ نامه‌هایی که در آن‌ها نسبت به اخلاقی و گروهی هتک حرمت شود و یا غسخت و بزرگاری قلم ملحوظ نگردد معذوریم.

دموکراسی برگزیدگان

در مسرتلاش‌ها از سوی برگزیدگان و قشرهای منورالفکر مطرح و تلقیبین و آنگاه در خط تجربه است که رفته رفته "دموکراسی" به جزئی از زندگی تبدیل می‌شود. بدیهی است که در گذرگاه مبارزه هر اندازه بر شمار آگاهان افزوده شود، بهمان اندازه نیروی حرکت کارسازتر و غنی‌تر خواهد شد. مسئله را شاید بتوان بگونه دیگری نیز مطرح کرد که: رهبران اجتماعی و فکری منادی نیازی هستند که در جامعه جوشیده است و آن‌ها تقلا می‌کنند با بسیج مردم‌نیزازمند، این نیاز را به فعل درآورند. و اما در مورد زبان‌های محلی، مسلماً نظر خواننده گرامی یکمال صحیح است. همان‌طور که نوشته اند در رستی "امیل" لزوم یک زبان رسمی از نظر من "امیل" است و منقادی با ارج نهادن به زبان‌های قومی ندارد. اضافه می‌کنم، که چنین وضعی قرن‌هاست به‌نحو طبیعی در سراسر جهان حاصل شده و نه تنها به وحدت اقوام ایرانی در سراسر ایران صدمه‌ای نرساند، بلکه طی اعصار پیاپی هویت ایرانی را همین مدارای طبیعی

در شمار ۱۶۴ قیام ایران کوتاه شده تا می‌هموطن ارجمندی ساکنان کا نادر با "مفاهیم محفوظ" خطاب به بنده (هادی بهزاد) به چاپ رسیده است. کوتاه شده‌ی نامه "نیزمفصل و در واقع خودمقاله‌ایست با نشانه‌های بسیج‌رازی عمیق و تفکر که در آن به‌گفته‌ی نویسنده "بر دو واقعیت" تاکید شده است. "واقعیت اول" اینکه "مبحث دموکراسی در محیط اجتماعی ما بیشتر موضوعی است مخصوص برگزیدگان، تحصیل کرده‌ها و ثوابد بیشتر آن‌هاست که تحت تأثیر سیستم فرهنگی غرب قرار گرفته و اکثر اوقات جذب مظاهر غرب شده‌اند." واقعیت دوم "ناظر بر تعدد اقوام و طبعاً زبان‌های رایج در ایران است که به اعتقاد ایشان حکومت ملی آینده، باید با قبول اصل یک زبان رسمی، به زبان‌های مادری نیز فرصت بدهد و اضافه می‌کنند که "این امر به هیچ وجه مناقض ندارد به اینکه میلیونها نفر نسل اندر نسل می‌توانند به زبان مادری خود بنویسند و احساس خود را اظهار کنند." و مطلب دیگری هم البته در زمینه‌های مسئله دموکراسی و تحزب در ارتباط با افکار ردمدی آورده‌اند که کوشش خواهم کرد در باره‌ی یکایک آن‌ها، با اختصار توضیحی بدهم.

پاسدا ر شده است. زبان دری پس از آنکه در شرق ایران تضح گرفت، بشتاب به سایر نقاط سرایت کرد و به زبان (رسمی و سراسری و ملی) تبدیل شد، در عین حال که زبان‌های محلی همچنان رواج داشتند. حکایت نامرئوس در "مفرغ" می‌گوید در تبریز خواننده‌ای که می‌گوید در تبریز می‌باشد با شاعری قطران نام رو برودم که شعر دری نیکو میسرود ولی زبسان دری نمی‌دانست. در مورد صدق و مسئله "تحزب" ما یکبار دیگر نوشتیم، که آن مورد بزرگ، هیچگاه با اصل تحزب مخالفتی نداشت و این سهل است، همواره توصیه می‌کرد که همه ملی باید بصورت مجمع اجزای ملی شکل پذیرد ولی او خود "حزب ساز" نبود و این نمی‌توانست ما به ی کلیه‌ای شود، زیرا مسیری است عمدتاً خصوصی و انگهی در آن دوران چه بسیار رهبر ملی ایران احساس می‌کرد که در جریان جنبش استقلال طلبانه و حرکت احیاء دموکراسی، نباید خود صاحب حزبی باشد. این کساری بود برعهده دیگران و متأسفانه این دیگران نه آن زمان که حتمی در دوره‌های بعد نیز چنین ظرفیت و توانایی محروم بودند پس مشکل از صدق نبود، از آن‌ها بود. در پایان از توجه نویسنده‌ی محترم نامه سپاسگزارم.

هادی بهزاد

تنی محتشم در لباسی حقیر

جریده محترم قیام ایران، در شماره ۹ مرداد ۱۳۶۵ مقاله‌ای داشتید با عنوان "قهرمانان گمنام مشروطیت ایران" نوشته آقای ایسرج یزشک زاده که در آن، به مناسبت هشتادمین سالگرد مشروطیت از مشهدهای با تقریباً تلخیص کرده‌اید. این ابتکار قیام ایران را تحسین می‌کنم. شاید این اولین باری است که یک روزنامه در سالگرد نهفت

یادی از شهید قطب زاده

چند روز پیش در یکی از نشریات فارسی زبان چاپ خا رج از کشور - مقاله‌ای خواندم درباره قطب زاده، پسر روحانی امام خمینی که بدست پدربزرگسوارش شهید شد. در این مقاله از مناقب این پاپیه شکسته جمهوری اسلامی زیاد گفته شده بود. به این مناسبت من به یاد خاطره‌ای افتادم که از این شخص شخیص دارم و فکرمی کنم برای تکمیل شرح حال او کمک به ترمیم چهره واقعی‌اش برای شما بنویسم. ضمناً با زگوئی این خاطره تجلی‌ی خواهد بود از زنان ایرانی که با یاد آن گفت و بسپار گفت. من از سال ۱۳۵۰ عضو وزارت خارجه بودم و اواسط سال ۱۳۵۹ مشمول باکسای شدم. بدنبال بگویم که بین انجمن اسلامی وزارت خارجه و اتحادیه کارمندان پیش آمده بود، یک روز اطلاع دادند که همه کارمندان باید در سالن طبقه سوم که به سالن دکتر حسین فاطمی نامگذاری شده بود، برای استماع فرمایشات آقای قطب زاده، وزیر امور خارجه، اجتماع کنند. حدود پانصد نفر کارمندان سیاسی و اداری از ساعت هشت و نیم در سالن مذکور جمع شدند ولی انتظار بطول انجامید، از یک ساعت به دو ساعت و بیشتر کشید. چندبار به دفتر آقای وزیر پیغام داده شد که کارمندان باید به کار خود برسد ولی از آقای خبری نشد، عاقبت آقای ناطق که زور دست‌های قطب زاده بود و او را از تلویزیون با خود به وزارت خارجه آورده بود، آمد و پشت تریبون رفت و گفت که ز طرف آقای وزیر آمده که بجای ایشان مسائل را حل و فصل کند. ولی با اعتراض و سرودهای کارمندان روپرو شد. ناچار صحبت خودش را تا تمام گذاشت و رفت. ما با زمدتی منتظر شدیم چون از آقای وزیر خبری نشد به‌آدا رات خودمان برگشتیم، حدود ظهر اطلاع دادند که زهرا داره یک نامه بنده برای دیدار با آقای وزیر بیاورد. من بعنوان

مشروطیت از یک فرد بی نام و نشان ملت و خدمات ارزنده او یاد می‌کنم، میخواهم به این ملاحظه به شما که به معررفی گوشه‌های نهفت ملی ایران کمر بسته‌اید، نام دیگری را که در یک مرحله دیگر از این نهفتان زجان و دل در پیش برده‌اند، نهفت کشید به نسل جوان بساد آوری کنم و آن مرحوم شمشیری در دوران حکومت دکترو صدق است. حسن شمشیری که، بقول سعدی، تنسی محتشم در لباسی حقیر بود، سواد خواندن و نوشتن نداشت. به کذ میمن و عسرق جبین، از شاگرد مسگری و دوغ فروشی و کباب فروشی در بازار، به با زکردن ستوران بزرگ و پردرآمدی موفق شده و ثروتی بدست آورده بود. این فرزند آزاد ملت ایران در جریان نهفت ملی شدن نفت به قدرت احساس وطن دوستی ملی گرا می برای خود آنچنان نام نیکی بدست آورد که دوست و دشمن تا آخرین روزهای حیاتش و بعد از او، با احترامی عمیق از او یاد کرده و می‌کنند و سزاوار است که نام او به جوانانی که آن دوران را نشناخته‌اند، یادآوری شود. شمشیری از آغاز نهفت ملی شدن نفت تا سقوط دولت صدق و تا آخرین دم حیات خود، مردانه و عاشقانه از این نهفت و رهبر آن پشتیبانی بی دریغ کرد. در دیماه ۱۳۳۰ که دکترو صدق اوراق قرصه ملی را منتشر کرد، در حالی که ثروت‌مندان دستی در جیب نگردند (اگر اشتباه نکنم محمدرضا شاه فقط پنجاه هزار تومان خرید) ، مرحوم شمشیری هشتصد هزار تومان اوراق قرصه ملی خرید. بعد از استعفا ی صدق در واقع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در صف اول نظار هر کنگندگان سینه خود را سیر گلوله‌های سربازان کرد و معجزه‌ای بود که کشته نشد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از اولین کسانی از طبقه پیشه‌وران بود که دستگیر و زندانی و سپس به جزیره خارک تبعید شد. آن گروه از طرفداران نهفت ملی ایران که به جزیره خارک تبعید شده بودند از محبت‌ها و نگاه‌دهدستی‌های او حکایت‌های متأسفانه‌ای حکایت می‌کنند. به‌روایت یکی از افسران دادسرای ارتش، دربار زپرسی از شمشیری سر لشکر آزموده

بقیه در صفحه ۱۱

نماینده کارمندان را داره خودمان انتخاب شد و به سالن بالا رفتم. حدود بیست و هفت هشت نفر نمایندگان ادارات آمدند. باز یک نیم ساعتی منتظر شدیم تا عاقبت سرور کله آقای وزیر پیشاپیش پاسداران محافظش، پیدا شد. آستین‌های پیراهن را با لایحه بود و گویه به پاسدا پشت تریبون شرفت. آمد در جمع ما ایستاد و با صدای بلند و حالت پر خاش گفت: هان؟ حرفتان چیست؟ حالا نماینده مسرا هو می‌کنید؟ یکی از کارمندان بنام آقای فوشریان که نماینده اداره امور مالی و اسرار انقلابیون بهمن ۱۳۵۷ بود چند کلمه‌ای صحبت کرد. بعد جوان ضعیف الجشای به نام تهرانی که او هم نماینده کارمندان و کنارت قطب زاده ایستاده بود با کمال ادب و ملایمت شروع به صحبت کرد. اما هنوز چند کلمه از دهانش خارج نشده بود که قطب زاده برگشت و آن چنان سیلی محکمی به گوش او زد که بدبخت زمین خورد. آقای وزیر شروع به نعره زدن کرد که شما همان‌ها هستی که دست خلعت ببری را می بوسیدید. لایق شما همان اردشیر زاده است. با یاد کمال شرمندگی اعتراف کنم که نه از من و نه از سایر کارمندان مسرد، در مقابل این عمل در خورا و باش‌چاله میدان - آن هم نسبت به ضعیف ترین فرد حاضر هیچ صدائی در نیامد. شاید از ترس لوله‌های مسلسل پاسداران محافظ بود. اما وقتی لحظات بهت و وحشت اولیه گذشت، یکی از خانم‌های کارمند که متأسفانه اسمش را فراموش کرده‌ام فریاد زد: آقای وزیر، شمشیری اردشیر زاده را سفید کردید. ما شنیده‌ایم اردشیر زاده فقط فحش می‌داده، شما کتک راهم به آن اضافه کردید. این وزارت خارجه مال شما. این را گفت و بی معطلی راهش را کشید و رفت و بلافاصله از وزارت خارجه رفت. آقای قطب زاده خواست چیزی بگوید ولی مثل اینکه ششمان ششود میمان پاسداران محافظ به دفترش برگشت. آن خانم هم دیگر به وزارت خارجه نیامد و دوسه روز بعد حکم اخراجش را برایش فرستادند.

امضاء محفوظ

نامه‌ای برای دکتر شاپور بختیار

من یکی از جوانان ایران هستم که به خاطر موقعیت دردناکش مجبور به جلائی آن سرزمین شدم و در حال حاضر در ایالات متحده مشغول تحصیل هستم. هفت سال پیش وقتی اولین بار چهره شما را بر صفحه تلویزیون دیدم بسیار چهره‌ای بی ریاء و صمیمی و روبرو بودم و سخنان، و نطق‌های شما همواره بر دل می‌نشست چرا که با راستی و حقیقت همراه بود. البته در آن زمان بیش از دوازده سال ندا شتم و در شرایطی که همه با چشم‌های بسته به دنبال خمینی راه افتاده بودند در هر محیطی، چه مدرسه، چه در خارج مدرسه به دفاع از شما برخاستم و حتی گاهی اوقات با معلمین کارم به مجادله می‌کشیدم البته قیمت‌ها هم می‌شدیم، ولی بی‌بی‌درد راه نمی‌دادم و ایمانی را سخ‌دا شتم و روزی یکی از معلم‌های مدرسه ام گفت: "روزی چراغ برخواهید داشت و بس" دنبال بختیار نخواهید کردید. خلاصه روزها و ماه‌ها از فتنه خمینی گذشت و امروز به خود افتخار می‌کنم که با داشتن سنین کم بهترین و مستمرا راه بدر را خوب تشخیص دهم. حتی بهتر از دوستان قدیمی خودم که در آن شرایط حساس شما را تنها گذاشتند و خود را به دامن آخوندی دروغگو انداختند. این‌ها به ما ندهم یا یاران نیمه راه دکترو صدق هستند که شما خودتسان بهتر از من آن را می‌شناسید. (....) امروز میلیونها نفر ایرانی چه در داخل و چه در خارج سرزمینشان چشم امید به شما و نهفت ملی ایران دارند. دوخته‌اند، ولی باید به آنان گفت: که روز پیروزی چندان دور نیست. روز بروز چهره پلیدی این رژیم آخوندی نمایان ترمی شود و روز به روز به شمار طرفداران نهفت ملی افزوده می‌شود. به قول عارف تزیوتی: در تزیور و ریا با زشد، ایندفعه چنان با بدش بست، پس از بسته شدن و نشود سعید ابراهیم دوست

وضع و پیشا مدها ئی که منجر به سقوط دولت گردید (فروردین - مرداد ۱۳۳۲)

تحولات و رویدادها ئی که در بخش های گذشته شرح داده شد و مخصوصاً " رد دومین پیشا دمشرک انگلیسی و امریکا نشانه های واضحی بودا زاینکه دولت دکتر مصدق به علت عدم تسلیم شرکت نفت و دولت انگلیس به همه خواسته های ایران طی چهار پیشا دا ول و همیسن تصور در مورد پیشا دینج با دشواریهای بیشتری روبرو

شده است. در این بخش وضع عمومی کشور و وقایع دوره پنج ماهه فروردین تا مرداد ۱۳۳۲ شرح داده خواهد شد و معلوم خواهد گردید که دولت چگونه به تدریج به لب پرتگاه نزدیک شد.

۱ - ادامه شتت در داخل جبهه ملی

به طوری که قبلاً گفته شد وقتی قصد دکتر مصدق به افزایش تعداد دوکلا اعلام گردید در تاریخ ۱۴ دیماه یکی از نمایندگان جبهه طری با قید سه فوریت پیشا د کرد به این مضمون که هیچ لایحه ای به امضای نخست وزیر نمی توانم در مجلس را تعطیل یا فلج کند. این اقدام چون بدون مشورت با فراکسیون نهضت ملی صورت گرفت موجب اعتراض سایر اعضا گردید و لایحه ای در واسط بهمن ماه فراکسیون آئین نامه ای تنظیم کرد دا بربرابریکنه هیچ یک از اعضا نمی تواند طرحی بدون تصویب فراکسیون پیشا دکنند یا در مجلس بصر خلاصه تصویبات فراکسیون را ی دهد. فراکسیون امضای این آئین نامه را به همه اعضای خود تکلیف کرد. بنا این تذکر که هر کس از امضا خودداری کند خود بخود مستعفی شناخته خواهد شد. چند نفر از اعضای فراکسیون (دکتر تریانی، حاجریزاده، قنات آبادی و زهری) چون حاضر به امضای آئین نامه نشدند از عضویت استعفا کردند. در همین موقع شایعه اختلاف بین دکتر مصدق و کاشانی قوت گرفت. یک ماه بعد اعلام شد که فراکسیون جدیدی به نام فراکسیون آزادی به رهبری حاجریزاده تاسیس شده که مرام آن از موضوع های عادی سیاسی و اجتماعی تشکیل می شود. ولی گفته می شد که مرام واقعی آن ساقط نمودن دولت است.

۲ - قصد شاه به عزیمت از تهران

بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ چنین وانمود می شد که بین دولت و دربار روابط عادی وجود دارد ولی باطن امر چنین نبود. دکتر مصدق عقیده داشت که اشخاصی از قبیل سرلشکر جازی و سرلشکر زاهدی و همچنین چند نفر از دوکلا و سنا تورها با اطلاع دربار مشغول تحریکاتی علیه دولت هستند. وی این موضوع را در جلسه ۳ اسفند فراکسیون مطرح کرد و قرار شد دکتر تریانی و چند نفر دیگر همان روز شکا بیت اورا توام با قصد استعفا با وزیر دربار در میان بگذارند. روز ۴ اسفند دکتر مصدق با شاه ملاقات کرد و بعد شایع شد که تریانی اورفع شده است. اما روز ۹ اسفند تریانی سرلشکر زاهدی بموجب حکومت نظامی به آنها توطئه علیه دولت بازداشت شد و معلوم گردید که سوزن دکتر مصدق در باره دخالت دربار در توطئه علیه دولت همچنان باقی است.

روز ۹ اسفند این خبر انتشار یافت که شاه عاجز مسافرت به خارج است. این خبر نشانه ناراضی شاه زدکتر مصدق تلقی گردید. گمراهی مردم در جلوکا خ سلطنتی به تظاهرات بر علیه سلطنت پرداختند و جمعیتی نیز به صورت انبوهی که دکتر مصدق موجب تصمیم شاه به عزیمت از ایران شده است به خانه او هجوم آوردند و مقامت نیروهای انتظامی منجر به تیراندازی شد. بر اثر این پیشا مدمشاه از مسافرت منصرف شد و وزارت دربار را علامیه ای به این مضمون منتشر نمود که شاه با اینکه به قصد معا لجه عاجز مسافرت بود ولی به علت بروز حساسات عمومی از این قصد منصرف شده است. با این حال کلاماً واضح گردید که بین دولت و شاه اختلاف عمیقی وجود دارد.

۳ - شکست کوشش برای اصلاح روابط بین دولت و دربار

بعد از وقایع ۹ اسفند طی چند روز تهران وضع نا آرامی داشت تظاهرات خیابانی چه لوجه علیه دولت مرتباً صورت گرفت و در قسمت طرفداری از دولت احزاب چپ با شعارهای فدا سلطنت و فدا امریکا بخصوص جلب توجه می کردند. این وضع عموماً " حمل برادامه" اختلاف بین دولت و دربار و همچنین برنارضا مندی کاشانی از دکتر مصدق می گردید و بهیم آن می رفت که منجر به بحران شدیدی شود. بنا بر این موضوع در مجلس شورا مطرح شد و مجلس تصمیم گرفت که برای رفع اختلاف دولت - کاشانی - مصدق اقدامی به عمل آورد و به این منظور در جلسه ۱۴ اسفند یک هیئت هشت نفری تعیین نمود که به موضوع رسیدگی نموده نتیجه را به مجلس گزارش دهد. هیئت مزبور پس از مذاکره با کاشانی در تاریخ ۱۸ اسفند نزد شاه رفت و در باره ماه موریت خود به گفتگو پرداخت و پس گزارشی متنجم نتیجه مذاکرات به مجلس تسلیم نمود. خلاصه مضمون آن این بود که بین نخست وزیر و شاه هیچگونه اختلاف ناشی از نظریات خاصی وجود ندارد بلکه بحث بر سر رعایت اصول قانون اساسی بوده که اینک در باره آن توافق حاصل شده است و طرفین تصدیق دارند که بر طبق اصول ۴۴ و ۴۵ (۱) متمم قانون اساسی اداره امور کشوری و لشگری از وظایف خاصه دولت است. این گزارش که دکتر مصدق امضا داشت به تصویب مجلس برسد در جلسه خصوصی روز ۲۱ اسفند قرائت شد ولی بحث در باره آن موقوف به بعد گردید. اما پس از آن چندین جلسه مجلس تشکیل نیافت چون اعضای فراکسیون نهضت ملی که تعداد آن ها بیش از ۲۸ نفر نبود در مجلس اکثریت

فؤاد روحانی

مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست توطئه های پیش از کودتا

نداشتند و بهیم از آن داشتند که مجلس در صورت تشکیل تصمیم برفسخ اختیارات دکتر مصدق یا رد لایحه تصدیق حکومت نظامی بگیرد و بنا بر این در جلسات حاضر نمی شدند. یعنی وکلای طرفدار دولت با رویه استروکسیون مانع تشکیل جلسات مجلس می شدند. اولین جلسه مجلس بعد از سال نو (۱۳۳۲) نیز که قرار بود روز ۱۶ فروردین تشکیل شود بعلت حاصل نشدن حد نصاب تشکیل نیافت. ضمناً مذاکرات خصوصی نشان می داد که مکان تصویب گزارش هیئت هشت نفری از گذشته هم ضعیف تر شده است. چون دونفر از اعضای هیئت که از سران جبهه ملی بودند (دکتر تریانی و حاجریزاده) به علت مخالفت با رویه دکتر مصدق در عدم تکمیل انتخابات و "تیم بند" نگاه داشتن مجلس امضای خود را پس گرفته بودند. در این موقع دکتر مصدق در مورد برآمدگی توجه عموم را به عدم همکاری مجلس با دولت در رفع اختلاف بین دولت و دربار جلب کرد و بنا بر این به وسیله را دیوخطاب به مجلس فرستاد و در طی آن چنین گفت:

" لازم است تا شید گتم به سوگندی که به اعلیحضرت همایون یاد کرده ام همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در ملاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز می دانم ولی چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می کرد هیچگونه اختلافی بین دربار و دولت های وقت وجود نداشت و این اختلاف پس از زلی شدن صنعت نفت بوجود آمد امیدوارم که مجلس شورای ملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کند و به روح قانون اساسی مفهوم واقعی خود را بازگرداند تا هیچ وقت بین دربار و دولت ها جای اختلاف نباشد.

پایام بالا در وضع مجلس تاسیری نبخشید. در نتیجه به دوم فروردین و تمام ماه اردی بهشت هم مجلس تشکیل نشد در تاریخ ۳ خرداد که جلسه تشکیل یافت و فوریت طرح گزارش هیئت هشت نفری تصویب شد. اما وقتی موضوع فوریت سوم مطرح گردید مجلس متشنج شد و موضوع بی نتیجه ماند. همین وضع آشفته و تعرض آمیز نسبت به دولت در جلسه ۷ و ۱۷ خرداد هم تکرار شد. بالاخره وکلای طرفدار دولت روز ۲۹ خرداد میتیگی در میدان بهارستان تشکیل دادند و بعد از چند سخنرانی قطعاً مای به این مضمون تنظیم کردند که نمایندگان نهضت ملی تا وقتی که وضع مجلس آرام نشود از حضور در جلسات خودداری خواهند کرد و اضافه نمودند که گزارش هیئت هشت نفری که برپا به حقوق سلطنت و مشروطیت تهیه شده است مورد تصویب قاطبه ملت می باشد. این اقدام وکلای طرفدار دولت جبهه مخالف دولت را در مجلس تقویت کرد. حتی حاجریزاده گفت " اصولاً دولت در مجلس اکثریت ندارد بلکه در وضعی غی قرار گرفته است. به این ترتیب موضوع گزارش که ممکن بود روابط دولت را با دربار به صورت عادی درآورد منتفی گردید.

۴ - دسته بندی نظامی علیه دولت

هر چند وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به پیروزی دولت و عقب نشینی دربار انجامید ولی جنبش های علیه دولت که قسمتی علنی و قسمتی سری بود همچنان ادامه یافت. در قسمت سری فعالیت عمده بدست گروهی از افسران ناراضی صورت می گرفت که تعدادی از آن ها بعد از وقایع ۳۰ تیر از طرف دکتر مصدق باز نهشته شده و به مغوف ضد دولت پیوسته بودند. این گروه که به رهبری سرلشکر زاهدی و شرکت شخصیت های نظامی دیگر مانند سرلشکر ارفع و سرلشکر جازی اداره می شد یک کمیته سری به نام کمیته نجات وطن تشکیل داد که در خفا برای برانداختن دولت طرح ریزی می کرد. در تاریخ ۳۱ فروردین واقعه مهمی منتسب به گروه مزبور رخ داد که نشان می داد نظامیان مخالف دولت برای انجام هدف خود بهرگونه وسیله دست خواهند زد. به این معنی که سر تیپ افشار طروس رئیس شهریان کل کشور که به طریقی مرزوم به یک منزل شخصی دعوت شده بود مغفود گردید و شش روز بعد جسد او در تپه های شمال تهران کشف شد. روز ۱۲ اردی بهشت دولت نتیجه تحقیقات را از این قرار اعلام نمود که: این عمل بوسیله عده ای از افسران باز نهشته و ناراضی با همکاری عناصر ضد دولت (با ذکر نام سرلشکر زاهدی و دکتر تریانی) انجام گرفته است. گزارش تحقیقات روز بروز از ۲۲

تا ۲۹ آوریل (۱ تا ۸ اردی بهشت) در روزنامه نیویورک تا میز درج می شد و تفصیل واقعه را اینگونه بیان می کرد که افشار طروس به وسیله توطئه سرلشکر زاهدی و دکتر تریانی و یکی از افسران کاشانی از منزل خطیبی نامی از همدستان بقاشی که با یکا ریبگردن خدعه ای به آنجا دعوت شده بود ربوده و بعد کشته شد. به دنبال کشف این ماجرا سرلشکر زاهدی در تاریخ ۱۴ اردی بهشت در مجلس شورا متحصن شد و گفت به علت عدم اطمینان از اینکه دولت با او بر طبق قانون رفتار خواهد کرد به خانه ملت پناهنده شده ولی بصرای جوا بگوئی به مقامات صالح حاضر خواهد بود. در تاریخ ۲۴ اردی بهشت وزیر دادگستری نامهای به مجلس شورا فرستاد و ضمن متهم نمودن دکتر تریانی به معاونت در قتل افشار طروس تقاضای سلب مصونیت از او نمود. در تعقیب این تقاضا دولت در جلسه ۲۹ اردی بهشت لایحه ای دا بر سلب مصونیت از دکتر تریانی به مجلس تقدیم کرد که از طرف مجلس به کمیسیون دادگستری ارجاع گردید. ولی بعد از این اقدام ترتیب اشوری به لایحه مزبور داده نشد.

از مدارکی که نویسنده کتاب " بین دوا انقلاب" مضمون آن را خلاصه کرده است (۲) چنین بر می آید که کمیته نجات وطن با سازمان سری اطلاعات انگلیس که بعد از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس گروهی را در تهران تحت سرپرستی رشیدیان باقی گذاشته بود تمسک گرفت و بخصوص بعد از تغییر حکومت در امریکا در دیماه ۱۳۳۱ و گرایش آیزنهاور به سمت حمایت از انگلستان علیه ایران شبکه فعالیت خود را برای برانداختن حکومت مصدق توسعه داد. در هر حال تردیدی نیست که افسران باز نهشته به رهبری سرلشکر زاهدی و همکاری افراد برجسته ای از طرفداران سابق دکتر مصدق دست به اقداماتی زدند که تا شریعه در تغییر سیاست دولت امریکا نسبت به حکومت دکتر مصدق داده شد. بطوری که به طی بخش های گذشته توضیح داده شد دولت انگلیس از ابتدا و بخصوص از شهریور ۱۳۳۰ به بعد مینتای کوشش را به کار می برد که دولت امریکا را با نظر خود دایر به تسخیر دکتر مصدق موافق کند و هر با عدم موافقت آن دولت روبرو می شد. ولی بعد از زردی پیشا دمشرک دوم از طرف دکتر مصدق دولت امریکا تصمیم به اعمال نفوذ در شخص شاه بمنظور برکنار کردن دکتر مصدق گرفت. هندرسن سفیر امریکا روز ۹ خرداد ۱۳۳۲ با شاه ملاقات کرد و مصرا " خواستار انتصاب سرلشکر زاهدی به جای دکتر مصدق گردید. شرح ملاقات مزبور طی سندی که ذیلاً ترجمه آن نقل می شود گفته شده است.

۱ - شرح مورخ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۶ خرداد ۱۳۳۲) محرمانه (۳) با شاه در تاریخ ۳۰ مه (۹ خرداد) است. ۲ - در موضوع ژنرال زاهدی شاه گفت هر چند او نظیر فکرتا بیغه نیست ولی به شرط نخست وزیری او قابل قبول خواهد بود: اولاً " پشتیبانی وسیع سیاسی داشته باشد. ثانیاً " انتصابش از طریق قانونی و با رلمان صورت گیرد. ثالثاً " امریکا یا انگلستان با کمک معتنابه اقتصادی از او پشتیبانی کنند. شاه اضافه کرد اگر دولت تازه ای که بر سر کار آید نتواند پشتیبانی مالی خارجی را جلب کند بهتر است وضع فعلی تغییر نکند.

۳ - سفیر گفت به عقیده او دولت انگلستان و همچنین دولت امریکا از تشکیل حکومتی به ریاست ژنرال زاهدی استقبال خواهند کرد. بشرط اینکه شاه از زاهدی پشتیبانی کند. سفیر گفت بسیار موجب تاسف خواهد بود اگر شاه بعد از اینکه دولت های امریکا و انگلیس سعی کرده اند به زاهدی کمک کنند پشتیبانی خود را از او سلب کنند. شاه تاسف کید کرد که اگر تریانی که او تذکر داده است قبلاً رعایت شود او نیز خود را تغییر نخواهد داد. بعد از آن که در کده تصور نمی کند زاهدی بتواند به وسیله یک کودتای نظامی موفق شود. آنگاه از زیاد شدن نفوذ خانواده مینی صحبت کرد و گفت وضع امینی اخیراً تغییر کرده است. ژنرال امینی نفوذ خود را در سطح های بالای ارتش گسترش می دهد. برادرش که کفیل وزیر دربار است حال عقیده دارد که بهتر است اول یک دولت محمل ملی بر سر کار بیاید تا بعدیک دولت قوی جای آن را بگیرد.

۴ - در جواب استوالی که شاه طرح کرد سفیر گفت فکر بوجود آوردن یک دولت محمل موقت مثل آنست که شخصی بخواهد در آن واحد بر دواسب وار شود و توضیح داد که اگر کاشانی که ژنرال زاهدی پشتیبانی می کند در عین حال در جستجوی نخست وزیر محمل دیگر باشند چنین پشتیبانی مؤثر نخواهد بود. شاه این نظر را تصدیق کرد و گفت امینی ها اگر بخواهند می توانند مانع موفقیت ژنرال زاهدی شوند.

۵ - وقتی صحبت از اختلاف نفت به میان آمد شاه پرسید آیا موضوع هنوز در جریان است. سفیر جواب داد موضوع مسکوت است. اما شاه تاسف کید کرد که از هیچ کوششی که بتواند منجر به حل اختلاف شود نیا بد صرف نظر نمود و لوبیا عثا ادامه حکومت مصدق برای چندی شسود. او گفت امیدوار است که اگر حل اختلاف غیر ممکن باشد دولت امریکا آنقدر کمک به ایران برساند تا بحران مرتفع شود ولو مصدق بر سر کار بماند. ۶ - در موضوع ارتش شاه گفت وضع فعلی او از لحاظ ارتباط با نظامیان غیر قابل تحمل است. دیگر هیچ گزارشی به او نمی رسد. افسران ارتش هم جرئت ملاقات با او ندارند. گفت اگر وضع تغییر نکند خیال دارد در ماه ژوئیه به عربستان سعودی سفر کند.

۷ - در پایان مذاکره شاه و سفیر موافقت کردند که شاه در اعلام جریان مذاکره بگوید فقط موضوع های کلی مورد بحث قرار گرفت و سفیر اظهار کرد که مسئله اختلاف نفت دیبمورد گفتگو نیست. شاه گفت قصد دارد به امینی اطلاع دهد که به سفیر گفته است به عقیده

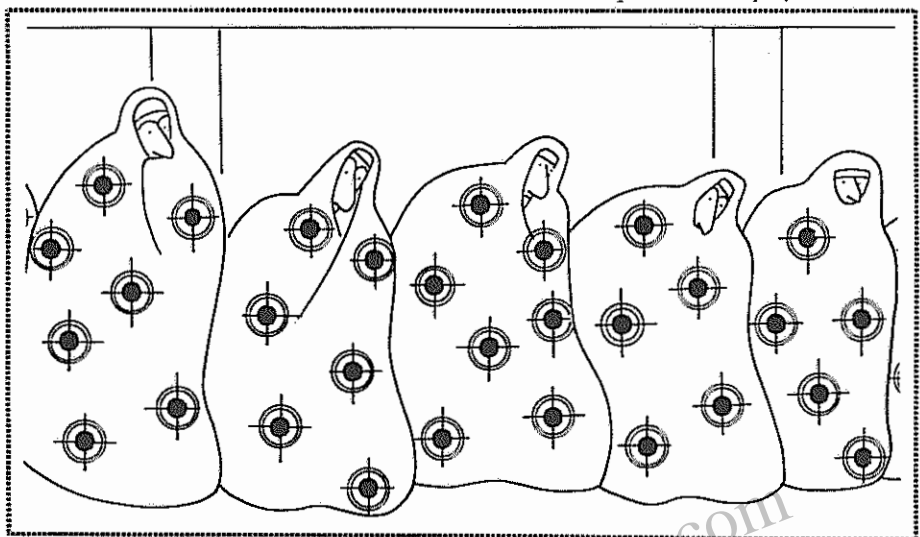
معابد

خاستگاه جادوگران و بدکاران

نویسنده: دکتر علی مظاهری استاد دانشگاه سوربن

مذهبی - قربانگاه خدایان ، یا شکل نیمبندش ، گوشت " حلال " که با یک کاهن آن را " بهیسه کند و گرنه " حرام " است ، تاکنون باقی ست و نیگاز به شرح و تفسیر ندارد . اما انحصار فاحشهخانه ، رسمی دیگر بود و به عبارتی روشن تر ، واسطگی در انحصار کاهنه قرار داشته و معبد

نگاران عصر ما می گویند این نخستین سنگ بنای فکری ما ، سلطان خلیفه اللهیا نبی الله یا امام الله بودن (دیسوتیم اورینتال) است در واقع این الله بجای خدایان مقتول ، اولاد امجد خود را بر سر کارهای خدائی نصب می فرماید و یک دربار کارمندان آسمانی بوجود می آورد! حماسه کیلگا میش



بعل " باب الحوائج " بوده است ، یعنی بجز کاهنه ، کسی حق قضایی کردن ودلای محبت کردن نداشته است . سیاح ایرانی ، خواجه عبدالرزاق سمرقندی ، حدود ۱۴۳۰ میلادی ، به عنوان ایلچی سلطان شاهرخ یک سفر به شهر بیجانگر کرده و سفرنامه اش باقیست - بیجانگر کشوری هندو مذهب بود ، واقع در کن کنونی . بر اهمه جنوب هند این کشور را بدستور کشیشان بابل اداره می کردند ، راجه بیجانگر با اصطلاح " بازوی مذهبی " یعنی فرمانده کل " پاسداران " بوده و چند الله را زیر پرچم خود داشت ، کاخ سلطان با وجود جلال و شکوه تمام فقط شعبه نظامی بتکده یا معبد عظیم و شرفمند هندوئیسم بود ، بتکده در عین حال قصاب خانگی کشوری و باب الحوائج کل شهر بیجانگر ، فاحشهخانه و متعهخانه کاهنه و بر اهمه و خزاندهاری و صرافانه بود ، تمام این چیزها را خواجه عبدالرزاق سیاحت نموده و با قلم شیرین خود برای ما نگاشته است . رژیم شهریاری بیجانگر درست همان حکومت اولیگارکی است و کلا در اختیار و امتیاز بر اهمه یا کاهنه است . رژیم کله و رژیم آشور چنین بوده ، و هرگاه و هرچند کهنه و سحره ، مسلط شوند ، چنین رژیمی را پیاپی می کنند و این یک دستور قدیمی است و قانون و کتاب آسمانی حورایی سمرقندی همه آنها ؛ انواع و اقسام و زبان خدا ها ممکن است تفاوت کند ، لیکن " استروکتور "

این توحید را بهتر روشن می کنند ، کیلگا میش از اصل یک مردشکاری بیرحم و حتی صفتی است ، تنش مانند شیرمو دارد ، او بعد از زنا بود کردن قهرمانان دیگر وارد شهر اوروک - مرکز سومیر - می شود ، و می رود نزد " کاهنه " یا فاحشه مقدسه . فواحش مقدسه معبد (هیکل) با زوا را همخوانی می کردند ، و از طریق اصولا به همین منظور به معبد دختران نیز برای نزدیکی با کاهنه ، بکارت خود را وقف " باب الحوائج " می نمودند ، فاحشه مقدسه به کیلگا میش ! سر رسیدن او موخته ، از زور و زوی او کاهنه استفاده فرموده ، او را " خدام با شی " معبد بعل ، یعنی حرم خلیفه سومری می کنند ، مرحوم دکتر کوننتو مترجم حماسه ، نوشته است که فاحشه مقدسه به کیلگا میش که کوهی و وحشی است لطیف تمدن را می آموزد ! واقعا اینست که معبد بابل باب الحوائج یعنی فاحشهخانه مذهبی بود و فواحش متعه کاهنه بودند و کاهنه این فواحش مقدس را دام قرار داده ، کیلگا میش یعنی عده جوان عزب را غلامان خویش ساخته به زخم چوب و چماق ایشان ، اها لالی را مقلد برد خویش گردانیدند و این قدیمی ترین فن کاهنه و بقول زردشت " است دروندان " و " اهرامان " است که دو انحصار فاحشهخانه است - رادر کردن ، و قصاب خانه را نمودن ، رادر دست گرفتند ، انحصار قصابخانه

ساحران و جادوگران و بدکاران رگسان از کلیسا ها و معابد و مساجد برخاسته اند ، این ها کاهن و آخوند و کشیش و غیب گویو عوام مغربیان حرفه ای بودند ، مکتب عوام مغربیان از بسیا قدیم وجود داشته است . در یونان ، سقراط و افلاطون با همین عوام مغربیان کار داشتند ، سقراط را آن ها کشتند ، به بیگناهی و افلاطون از ایشان ستوه بود . اگر کاهنه های زرتشت را به دقت بخوانید ، می بینید زرتشت نیز با همین فرقه های کلدانی و ساحر سروکار دارد ، و آخوند و سید سید آن ها کشته می شود ، گویا اینک مدت ها بعد ، ایشان از نام و نشان زردشت سوء استفاده می کنند و او را بگوشه ای رئیس خودشان یعنی یک کاهن و جادوگر و ساحر بزرگ نمایش می دهند ، حالا کمی در هتران ها نگاه کنید .

از سومریان دو متن نوشته شده با زبانی مانده بود ، یکی " اینما علیش " (نگاه کهدربالا...) شعری که در موسم نوروز خوانده میشده ، و دوم " کیلگا میش " یک متن حماسی . کاری به این نداشتیم که دو متن چه پاره ای داشته ، بهرحال این دو متن قرن ها باقی بوده و بسا نسخه های متعدد و ترجمه به زبان های متعدد . کلدانیان آن را به زبانی آشوری ترجمه نموده برای باقی آشوریان تفسیر می نمودند و آخوندی غیر از این ، و ملائی چیزی بجز این نیست ، از سومریان بعضی قوانین و آئین ها نیز مانده بوده خواهیم دید با آن چه معانی می دهد ، دو متنی که یاد شد ، زمان با دشتگاه کله حورایی (۱۷۳۰ تا ۱۶۸۵ قبل از میلاد) به آشوری یعنی کلدانی تفسیر شده بود ، این آخوندیسم یعنی ستاره و فال از یک نوشته قدیمی به زبانی کهن تر یا بیگانه ، برای فریغتن عوام ، اساس فن کهنانت و ملاگری می باشد ، و این تفسیر و ستاره را کهنه بسا اختراع " حرام " و " حلال " در انحصار خود می گیرند ، و طبقه بی سواد را سیر می کنند .

حورایی قوانین سومریها را نیز بجز این خود ترجمه نموده ، آن را کتاب آسمانی و مقدس خوانند ، و دعوی نبوت نمود ، او بر سنگی که این حکام را نگاریده ، صورت خود را نیز نقش کرده ، ایستاده در برابر رب النوع شاماش که بر کرسی نشسته - این حکام را به او دیکتسه می کنند ، احکام مزبور مربوط به قضای و برده داری و رقبت زن و خلاصه کهن ترین کتاب آسمانی " است که به بیگانه بیغمیر بدوی نژاد آسمان دیکته شده و متن آن نیز باقی است .

علمای دین و انحصارها

در " اینما علیش " موضوع اساسی جنگ های یک الهه است با سایر الهه های آسمان و زمین و آب شیرین فرات و دجله و آب شور خلیج ، و خدای مرقوم کله حورایی او را خدای بابل - بابل یعنی درگاه ایل - یعنی خدای خودش - و شخص خودش تطبیق می کند - الهه مرقوم یعنی مردوک سایر الهه را بنده زبند جدا کرده ، دیکتا تور زمین و آسمان می شود ، و قساوت و توحش این مردوک مانند کاهن ریک قصاب است ، و خاورشان قدیم می گفتند : احسنت احسنت این شکل کهن سال تطورا زشرک بسوی توحید است ، آنان نزد کشیشان مسیحی دروس ابتدائی خوانده بودند ! ولی جامعه

شهر مسموم!

بقیه از صفحه ۳ مردم جدا " باید از خرید آن خودداری کنند ! اما مصرف رنگ های غیر مجاز در

بقیه از صفحه ۹

مصدق و نهضت ملی ایران در کاشک چپ و راست

۱ - اصل ۴۴ : شخص پادشاه از مسئولیت میری است و زور دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند . اصل ۴۵ : کلیه قوانین و دستخط های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجراء می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است .

۲ - Abrahamian : between two Revolutions P. 278-279

۳ - از آرشیو محرمانه انگلیس سند شماره Fu371/104659-73420

نوع اولیگارکی یکسست ، و در " پولیتیکا " ی خود ، ارسطو نیز هوستاک و آرزومند چنین رژیمی است ، درست برخلاف افلاطون و برخلاف کاهنه های زردشت با " زند " و تفسیر صحیح آن . مخالفت زردشت با " جهی " - فاحشهخانه و متعهخانه - و با قصاب خانگی مذهبی در سیک آشوریان که داشت به سرزمین ماد - ایران باستان - سرایت مینمود ، توجه عموم مترجمان کاهنه را بحدود جلب نموده ، نهایت اینکه قرائین تاریخی آن را نتوانسته اند ببینند ، و در

دستپان دانایی

برای استقرار رژیم خودشان ، کاهنه به انحصار ، واسطگی و قضایی قناعت نمی کنند ، دست روی انحصار با نیک و صرافی میاندازند ، و هر کسی را که بدون اجازه و دستور ایشان پول و ام بدهد ، ربا خوار می نامند ، و سیاست میکنند ، و معبد مبدل میشود به بانک و همی مورخان می دانند که معبد بابل بزرگترین بانک ها و کاهنه های بابل بزرگترین سرمایه داران آن زمان بوده اند ، و پادشاه را نیز تبدیل میکنند به " السلطان " یعنی دست نشاندهی " خلیفه الله " یعنی کاهن اعظم . آخرین حمله کهنه ، قبضه کردن خط و کتابت و نویسندگی و دانش معلومات ضروری است ، آن ها دشمنان سرخست بزشگان آزاد و مهندسان و ریاضی دانان اند ، هرگاه مسلط گردند ، این جماعت را نابود کرده ، و تمام دانش بشر را که نتیجهی قرن ها تجربیات و مطالعات است ، یکپارچه به جسد خودشان ، یعنی به الهه نسبت می دهند ، و بزشگان و ریاضی دانان را سخت سیاست و خراج می کنند . در کله ، کاهن اعظم " خلیفه الله فی الارض " و امام زمان بود ، و کیش خود را " توحید " می گفت ، " اینما علیش " کتاب قدیمی او ، و قانون حورایی ، کتاب فقه او بود ، او کوروش را یعنی " امیر الامرا " یا سخننده شهر بابل بدبیرفته بود . و با او عهدی بسته بود مبنی بر پریشتم مردوک یعنی بعل ، و بیغمیر او " نبو " . این عهدنامه بر استوانه های گلین نگاشته شده ، و به دست آمده ، و بعد از سقوط هخامنشیان کاهنهان بابل عین این التزام را از اسکندر هم گرفتند ، چون از نیگاز استقبال گرم نمودند ، همانطور که از کوروش کرده بودند . و قبیل از او از هوشتره ، کوکسیر ، فاتح از ماد شهر نینوا نموده بودند . می بینیم علمای بغداد و حله (درست موضع بابل قدیم) با همین شرایط از آل بویه و بعد از از سلجوقیان ، و بعد از از غازان " السلطان محمود " - و از اولجایتو - " السلطان محمد " - بدبیرایی ای گرم بعمل آوردند ، و به زور سر نیزه ای آنها اولیگارکی خود را و دستورات حورایی را بر " رعایا " یعنی گوسفندان ، تحمیل نمودند و در این دو بیست سیمسال اخیر چون زور شرکت افیون را دیدند با او هم کنار آمدند و پیهوی کمک های بی دریغ کردند . آری از وقت حورایی تاکنون ، قریب چهار هزار سال است که نژاد کاهنهان بابل ، با همان وسایل ، رعایا را استعباد و استعمار می کنند .

تا سیس مترو بودجه بی دست و پا کنند ، برای کمک به با برهنگان در حسابهای ریز و درشت آبت الله ها پول بخوابانند ! از بام تا شام جان بکنند و لقمه نان خشک و بیات را هنوز فرو نبلعیده به ملای حاج گیر بسیارند و سرانجام در راه حاج آقا روح الله دیوانه و شرکاء شهید شوند و به سرای باقی بشتابند ! قصه رهایی ما اما چنین نیست ، ایران ما کاهنک پای تا به سر میسارزه و مقاومت است .

مهمینان عزیز! هر روز تلفن خبری نهفت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شمارا در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد. شماره تلفن: ۴۳-۲۶-۸۵ پاریس

را جمع می کنند و با زرنگی خاصی ، مواد بی ارزشی را به نام عطرو ادوکلن - فرا نسوی به مردم می فروشند و پول کلانی به جیب می زنند ! در تولید آلاسکا نیز زرنگ های شیعیایی بسیار خطرناک استفاده می شود در بار آهنگرها ۱۴۰ کارگاه تولید آلاسکا وجود دارد در شهرک " اسلامشهر " دهها کارگاه به تولید آلاسکا مشغولند ! تمام این کارگاه ها بدون استثنای زرنگ های شیعیایی خطرناک استفاده می کنند ! متاع سفاهت کارگاه های بسیاری بدون جواز صنفی وجود دارند ، دیگر چه رسد ، به جواز پروانه کار وزارت بهداشت ! اما البته مبارزه می کنیم ولی باور کنید که توان اجرایی وزارت بهداشت در حدومرزشخصی دارد ! بنا بر این آسان ترین راه اینست که خود مردم از مصرف این مواد خودداری ورزند ! باری ، قصه پر درد در خلیفه نشین انسان شکن همیشه بدین جا می رسد . مردم با بدشهرها را تمیز کنند ، برای فاضلاب ها چاره بی بیندیشند ، بودجه شهرداری ها را تاء مین کنند ، بسرای

مواد آرایشی و بهداشتی در ابعساد و حشمتاکی گسترش یافته است . انواع شامپوها ، مایع ظرف شویی ، مواد آرایشی در رنگ های مختلف و جذاب در بازار وجود دارد که مصرف آن مضر و خطرناک است ، عرضه کنندگان ادوکلن های تقلبی خارجی نیز ، شیشه های مارکدار

او حل اختلاف نفت با مصدق آسان تر از حل آن با هر کسی است که بجای او بیاید و او میدوید راست که همه گونه کوشش به این منظور بعمل آید .

آرایش عجوزه

مقاله وارده ایمان مارا

به توپ بسته اند

انفجار بمب درمداخل مسجدفاطمه، درشهر مذهبی قم و به روز عید قربان درخسور با زنگری است. گفتن ندا درکده تعبیه بمب ها در رهگذر مردم کوچه و بازار کارا ره دستگا و گروه و اشخاصی با شد، نشان از سببیت و کوردلی دارد و درود روند مبارزات سا زمان یا فتنه برای براندازی دیکتاتور دینی جایی نمی تواند داشته باشد، اما انفجار بمب در شهر قم و در دو قدمی مسجد خاتم النبیین، از آنجا که حریم مذهبی را در هم شکست و بارگاه خواهر امام هشتم را در روز عید قربان به خون آغشته است معنا بی دیگر درود و درود خفته دارد.

ایرانیان، طی قرن ها به مسا جدومعا بد و اعتبار احترام می گذاشته اند. این بزرگداشت، دقیقاً "به اعتقاد ایمان باطنی ایرانیان با زمی گردد که همبران دین را بمتابه انسان کامل و وارسته ای می دانند که در راه عدالت و جنگ با ظلمه از جان گذشته اند.

از اینجاست که مسا جدا و عتاب، طوسی قرون پنا هگاه امن بود با الحوائج بود و مکان های مقدسی بود که مو منان در چهار دیوار آن خود را به خدا و به حقیقت دین نزدیک ترمی یافتند. ورود و خروج به مسا جدا و عتاب با آئین ها داشت و ما من اعتبار به زودی به به بست های دست نیافتنی نیز میزدند. مگر همبران مشروطیت، برای مبارزه با استبداد سلطنتی به عتاب پناگاه نمی بردند؟ مگر مظلومان و بیبستان دیدگان به بحرهای مقدس روی نمی آوردند و بیست نمی نشستند؟

شرح تعظیم جایگاه های مذهبی که از جان ها برمی آمد روشن تر از آست گه به دلیل و استنادی نیابا افتد. هر ایرانی مسلمان، با دریا فت باطنی و عمیق از تعالیم عدالت خواهانه و انسانی دین مبین را بطه ای خصوصی درونی با دین، خدا و الیه الله در جان داشت. همین را بطه ای اوراد و مساجد به خضوع و اعتلا روح می کشانید و به شوق پدید روزیارت اعتبار، بیایان ها در می تورید.

اما به راستی در این هفت سال بسر ایرانیان چه گذشت که در روز عید قربان، انفجار محضرت معصومه، این چنین بی با زتاب باقی ماند؟ چرا ایرانیان بر نیبا شفتند، خاک بر سر سرنگرند و خشم و خروشی نشان ندادند؟ اگر چنین واقعه ای در سالهای پیش از انقلاب اسلامی روی می داد، آیا ایرانیان اینگونه از آن می گذشتند؟ حیرت انگیز تر آنکه، در شهر قم آیات عظام نیز در باره این فاجعه توهین آمیز نسبت به حرم حضرت معصومه دم درکشیدند. نه آیت الله گلپایگانی و نه آیت الله مرعشی که امروز از جمله مراجع تشیع اند، سخنی بر زبان نیاوردند.

هیچ مرجع دیگری نیز به این واقعه نپرداخت. گوئی، هتک حرمت به خانه خدا و آرا مگا حضرت معصومه روی نداده است. با زنگری بر این واقعه، حقیقت تلخی را عریان در بر ما می گذارد. هفت سال حکومت اسلامی، به مسا شرت گروهی آخوند ما چرا جو، تعالیم اسلامی را زیر پا گذاشته و از دین، دستگا و وحشت و ارباب و قتل و مصادره پرداخته است، ایرانیان را در چا رتدیدهای جا ننگداز در میان ایما نی کرده است. ایمن حاکمان تیره جانی که به نام اسلام بر مسند حکومت قرار گرفته اند، با اعمال و رفتارشان متاء سفا نه، در کل ایمان و اعتقاد مردم زلزله ای ویرانگر پدید آورده اند.

کدام ایرانی مسلمان پیش از این میدانست و یا فکرمی کرد که به نام اسلام می توان زنا با ردا را تیرباران کرد، دخترگان نوباوه را پیش از تیرباران به عوا مل سرکوب برای شهوت رانی سپرد، خانوادها را ویران کرد، کودکان را بر روی مین متلاشی ساخت و...؟ کدام ایرانی پیش از این به سجای مراجع به بقالی و عطار ی، به مسا جد می رفت تا با تحمل جانگناه تهریمن توهین ها از سوی عمه ظلم حکومت اسلامی، تکه ای گوشت بخرد و گندم و برنجی برای سدجوع خانواده بدست آورد؟

خیرا ندیشان بسیار هشا ردا دند آنچه نصیب این مردم شد، سیلاب اشک و خون و کوهی از درد و فاجعه و مصیبت بود. امروز فقط و فقط کسانی از این درس بزرگ تا ریخ چیزی نیا موخته اند که تا گردن در لجن زار ساخته دست ولایت فقیه فرورفته اند و راه زگشتی ندارند. باقی مردم، اکثریتی که در جنگ سال اهریمنان حاکم بر مین ما، به تکاپو و مبارزه مشغولند، مزمزم کرده اند به این اوضاع رنجبار خا تمه دهند و این جرثومه را از ریشه بسوزانند. در این جایی مناسبت نیست، از واکنش یکی از ارگان های رژیم نسبت به بحث های اخیر روزنامه کیهان پیاد کنیم.

روزنامه، جمهوری اسلامی، در همین روزها نوشت: "در بحبوحه جنگ و در حالی که نظام جمهوری اسلامی بطور کامل آماج شدید تبلیغاتی و زیر فشارهای اقتصادی بین المللی است، یکبار ره مطرح شدن این سؤال که آزادی چیست وجه حدودی دارد... اقدامی است که جای بسی تاء مل دارد. و نتیجه گرفت که: "خود این بحث ها دلیل وجود آزادی در رژیم اسلامی است." نویسنده، مطلب بدون آنکه بیبا آورد اکثریت شرکت کنندگان در این بحث ها، خود مسئولان فاجعه رژیم اسلامی بوده اند که به فقدان آزادی اعتراف کرده اند، افزود: "این اقدام با چنانگیزه ای صورت می گیرد، خدمت به مردم و تاء مین آزادی بیان و عقیده یا مطرح کردن افرادی خاص که به دلایلی مشخص طرد شده اند؟"

جمعی از آن ها که این بحث را راه انداخته، به خیال خوش بزرگ کردن رینگ و لیساب زدن به رژیم پوسیده و ولایت فقیه بودند و جمعی دیگر ایلها تی هستند که هنوز تصویری کنند علی آبا دم شهری است ولی هر دو گروه شاید، اکنون به این نتیجه رسیده باشند، مقداری وقت و کا غذ و مرکب در این میان تلف کرده اند و بهتراست بگذارند این آسیاب خون همچنان بگردد.

سرانجام رژیم اسلامی به بحث تاء مین آزادی نشرا فکار که روزنامه دولتی کیهان آغاز کرده بود، پایان داد. با تغییر موضوع بحث، به مبحث پوچ دیگری با عنوان "لزوم مشارکت مردم در امور" وادامه چاپ اظهارات مبلغان و سرسپردگان رژیم در این باره، آشکار شد که رژیم خد آزادی، هیچگونه چون و چرا تی را در سیاست های خود، حتی اگر به نر می از سوی طرفدارانش باشد، نمی تواند تحمل کند. این بحث ها ضما نشان داد، واقعبینان موربسی ناگوار تر از مطالبی است که با لاجبار طی ایمن بحث ها، انعکاس یافت.

جالب توجه است که اکثریت شرکت کنندگان در این بحث که معدودی از آنان هم در ردیف دست اندرکاران رژیم نبودند، اما روزگاری در راه استقرار آن، کوشش ها به خرج داده بودند، نفاق نظرداشتند که امر آزادی در چنین رژیمی سخت لنگ است، اما هیچ کدام نگفتند و جرات نکردند بگویند، آنچه بر شکل فاجعه ای هراس انگیز و غیر قابل باور بر مین ما، ایران گذشته و می گذرد، از رهگذر شوم ترین رویداد تاریخ ایران، یعنی انقلاب اسلامی و رژیم برآمده از آنست.

همه سرسپردگان ولایت فقیه که به این بحث دا من زدند زیر فشار واقعبینان زشت و هراسناک، نتوانستند پنهان کنند، آزادی که سهل است، حتی نمونه متعارف یک نظام اجتماعی هما هتک و مؤثر در مقایسه با نظام های موجود در برخی از کشورهای جهان سوم، در ایران امروز حکم سیمرخ و کیمیا را دارد.

کوانکه آن ها، آنها تی که منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را در ماندگاری رژیم اسلامی می دانند و آگاهند، بدون آن محلی از اعراب در حیات اجتماعی ایران ندارند، به چنین رژیم ناقص العنصری امید بسته اند، اما در این بحث ها آشکار تر از پیش، روشن شد که رژیم نظیر جمهوری اسلامی گورستان آرزوهای مردمی ست که می خواستند، آزادی، عدالت اجتماعی و رفاه و امنیت داشته باشند و در عوض اگر چه مصلحان و

هفت سال، آن جنان زمان دور و دراری نیست که فرا موش کرده با سیم، پیش از مصیبت ولایت فقیه، با جهنم و خلوص قلب به خانه خدا قدم می گذاشتیم. خود را با کیزه می کردیم، با برهنه و بی کلاه، تعظیم کنان به مسجد در می آمدم و در سکوت و سکون این مکان عالی، با خدای خود خلوت می کردیم، به درگاهش سجده می آوردیم و دردهای درونی نا سنی از بیبا دوفساد حاکمان وقت را - اگر توانایی مقابله ندا شتیم - با بروردگار در میان می گذاشتیم و بر این مسا بودیم که او، سزای بدکاران را خواهد داد.

اینگ کجاست آن فضای ربانی و آرا مبش مسا جد و کجاست آن اعتقادات شخصی و جانانه که قلب ها ایمان را لبالب از نور ایمان می کرد، زیبا می دانستیم که دین خدا، دین عمت و تقوی و رویگردانی از مناهای و بیبستان عشق به هم نوع و بدو ان است. آخوندهای حاکم، نه تنها وطن را ویران کردند، جوانان را کشند، سفره هارا خالی گذاشتند، شوم ترا ز همه این ها قلب ها را از تردید و سئوال های ویرانگر نسبت به اصول عالیها ایمان انباشته اند.

تلمرو زبان فارسی

بقیه از صفحه ۷

فرهنگی که اینگ به دست خونی زوی کفایت ایران فرورشان "سپاه ترین دورا نشن را می گذراند. اما فرهنگی چنین استوار و بویا، زنده و سرسبز، بر تیش وزا بنده، از دست نخواهد رفت. زبان و ادب پارسی، به رغم همه دشمنی ها، کارشکنی ها و توطئه های ریز و درشتی که برای نابودی اش در جریان است، سیاه و شوار را، از آتش این "جهل بزرگ" به سلامت عبور خواهد کرد و دیگر مبار، عرصه گیتی را در می نوردد. ملاکان کمتر از آنند که به این فرهنگ شرک گزندی برسانند.

تنی محترم در لباسی حقیر

بقیه از صفحه ۸

داستان ارتش که شخا "حضور یافته بود، مدتی طولانی او را تهدید به حبس طویل المده و بستن رستورانش کرد و چون نتیجه نگرفت به وعده و وعیدهای چرب و شیرین در مقابل فرا موش کردن اسم مصدق پرداخت. بعد از همه این حرف ها شمشیری جواب داد: - تیمسار، می خواهم از شما یک چیزی بپرسم. شما هیچ وقت در عمارت خان طرخاوه شده اید؟ و در مقابل اعتراض تیمسار، که این سؤال چهره بی به موضوع دارد، گفت: - تیمسار، من خان طرخاوه، خان طرخاوه مصدق، سرپیری هوای خان طرخاوه می به سرم زده، این هم یک علاج دارد و آن این که این سر را از تن جدا کنید. شمشیری بعد از زنگشت از تبعد جزیره خارک نیز همچنان عاشقانه به مصدق و نهضت ملی ایران معتقد و وفادار ماند و در هر فرصتی این ایمان و اعتقاد خود را به نحوی بروز داد. این موضوعی را که عرض می کنم می توانید از آقای دکتر شاپور بختیار استوال کنید. در دوران که دکتر بختیار و دکتر شاپور بختیار و مهندس رضوی و سایر یاران مصدق در زندان بودند، روز ملاقات، شمشیری، قابلمه های غذا بدست به دیدار آن ها می رفت و سال ها بعد هنگام تشکیل جبهه ملی دوم و تخریب اعضا جبهه در مجلس سنا، در تمام مدت چهل روز، برای متخصصین غذا می برد و خارج آن ها را تاء مین می کرد و در مرگ مرحوم محمود نریمان ساختن مقبره او را عهده دار شد.

شمشیری تا هنگام مرگش، در سال ۱۳۴۵، هروقت به یکی از رجال یا امیران ارتش، در رستورانش بر می خورد، به هزار زبان التماس می کرد که برای او اجازت بگیرند که یک بار هم شده، به دست بوس آقا "به احمد آبا دبرود و تا آنجا که بنده ای تا دم این آرزو را بگور برد.

حسین ابراهیمی
لندن - ۱۴ اگوست ۱۹۸۶

ابراز انرجار

گرفتن سوابق اعمال و فعالیت های تروریستی رژیم خونی - نهضت مقاومت ملی ایران - تنفرو انرجار رشید خود را از این جنایت رژیم جمهوری اسلامی اعلام می دارد. اعمال وحشیانه عوا مل و ما موران دولت جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم می کند.

ایران هرگز نخواهد مرد
نهضت مقاومت ملی ایران - شاخه لندن

نهضت مقاومت ملی ایران - لندن
مراتب تاء سف عمیق خود را از اذیت هه انفجار در موه سه مطبوعاتی کی. وی. سی. در لندن که منجر به کشته شدن یک شهروطنان و مجروح گردیدن ۱۲ نفر دیگر شده است اعلام می دارد.
با توجه به مندرجات مطبوعات انگلستان و گزارش های خبرگزاری ها و نظرات مقامات مسئول انگلیسی دایر به بمب گذاری در این محل و با در نظر

نموده مباش، و به زبانی دیگر مکوی و به دل دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نیاشی.

بقیه از صفحه ۶

قابوس نامه

اثری بزرگوار

و هزار ساله

بسیاری از رسم ها و آیین های ایران باستان هست، که نام و نشان آن تنها در کتاب گران بهای قابوس نامه به یادگار مانده است. از این کتاب، علاوه بر فواید ادبی و لغوی و هنری، می توان از نظر شناخت زوایا و گوشه های ناشناخته جامعه ایران بهره های بسیار برد. در حقیقت بسیاری از دانستنی ها در باره تاریخ و فرهنگ و جامعه ایرانی هست که قابوس نامه منبع منحصر به فرد آن است و شناخت آن ها را فقط مدیون این کتاب می مانده هستیم.
دریغا که در ادوار گوناگون تاریخی ایران، کتاب های بی چون قابوس نامه کمتر نوشته شده و اگر متاء لیفی در این زمینه وجود داشته، بر اثر حوادث هولناک، غارت ها و یورش ها و قتل عام ها و ویرانی ها از میان رفته و پرده فرا موشی بر بسیاری از گوشه های تاریخ اجتماع ایرانی و مردم آن کشیده است.
از همین روی وجود کتابی چون قابوس نامه غنیمت است گران بها، و مردم ایران با دیدن این کتاب به راه ورسم زندگانی نیاکان با فرهنگ خویش هیچ لفظ یا عبارتی از آن را نا خوانده نگذارند و بگوشتن دستا گورهای گران بهای دانش و بینشی را که در ایمن گنجینه پربها نهفته است بیرون آورند و آن را وسیله افتخار و سرفرازی فرزندان ایران سازند.

جوانان،

قربانی جنگ طلبی

به گزارش عناصر صرملی، رژیم اسلامی در جهت ادامه سیاست بهره‌برداري از جوانان مملکت به عنوان گوشت دم توپ، از یک سوبه‌شکار جوانان پرده‌آخته و از سوی دیگر با نشان دادن دریاغ‌سبزه آن‌ها، تلاشی می‌کند با اقدام آنداختن جوان‌ها صفوف بیهم ریخته و ضربه‌خورده سپاه‌سازان را ترمیم کند.

در این راستا اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها و دعوت‌نامه‌هاست که از سوی سپاه‌سازان در مطبوعات چاپ می‌شود و بی‌سابقه نقل عباراتی از "حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی" نماینده امام در شورای عالی دفاع "از جوانان دعوت می‌شود که بعنوان پادشاهان افتخاری، هرچه سریع‌تر به پایگاه‌های سپاه‌سازان کشور مراجع و ثبت نام کنند.

در این رابطه در روزنامه "کیهان" روز ۲۲ مردادماه، اطلاعیه‌ای از سوی واحد بسیج سپاه‌سازان به چاپ رسیده است که داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها، در صورت سپردن تعهدنامه مبنی بر ۳ یا ۶ ماه خدمت در جبهه‌ها، می‌توانند از سهمیه جدید رزمندگان برای ورود به دانشگاه‌ها استفاده کنند. اما با همه این تمهیدها، جوانان از رفتن به کشتارگاه‌ها خودداری می‌کنند.

در پی آغاز مرحله جدید شکار جوانان، بسیاری از آن‌ها زندگی مخفی در پیش گرفته‌اند. بسیاری دیگر در جستجوی راهی برای فرار از کشور برآمده‌اند، در همین حال هرروزه دسته‌های فسراری جوانان در این کشور و آن کشور پیغام می‌شوند، جمعی از جوانانی که راه فراری بی‌شمار می‌یابند، اما جبارا به قصد خودکشی عازم کشتارگاه‌ها می‌شوند. این گروه‌ها، اکثرا از میان خانواده‌های برجسته هستند که وضع بسیار بد مالی گریبان آن‌ها را گرفته است و خودشان نیز از تحصیلات و حرفه مشخصی برخوردار نیستند.

این گزارش حاکی است، این جوانان تصویری کنند در صورت بازگشت از جبهه‌ها، دستکم از شرمناک‌ترین‌های اوپاش حزب اللهی در ایران خواهند بود یا آزمایشی برخوردار می‌گردند، اما چنین نیست، بسیاری بیگسار و سرگردان در اینجا و آنجا پراکنده می‌شوند، بسیاری گرفتار افسردگی‌های روحی و سرآخر به مواد مخدر معتاد می‌گردند. این سواوی گروه‌هایی است که ناقص‌العضو و فلج، مجبورند زندگی دردناکی را غالباً بر روی صندلی چرخدار بگذرانند.

این گزارش می‌افزاید: اگرچه بسیاری از خانواده‌ها، به‌اشکال مختلف در برابر اعزام جوانان شان به جبهه‌های جنگ، خودداری می‌ورزند اما باید این خودداری به شکل مقاومت‌های همیسته و ضدجنگ هرچه بیشتر گسترش یابد و بیش از این اجازه ندهند که سرمایه‌های انسانی مملکت، این چنین آسان در راه جنون عظمت-طلبی مثنی ملای جنایت‌کار رضا پسرانی به‌درورد.

کارخانه‌های دست و پا سازی

تمام وقت کار می‌کند

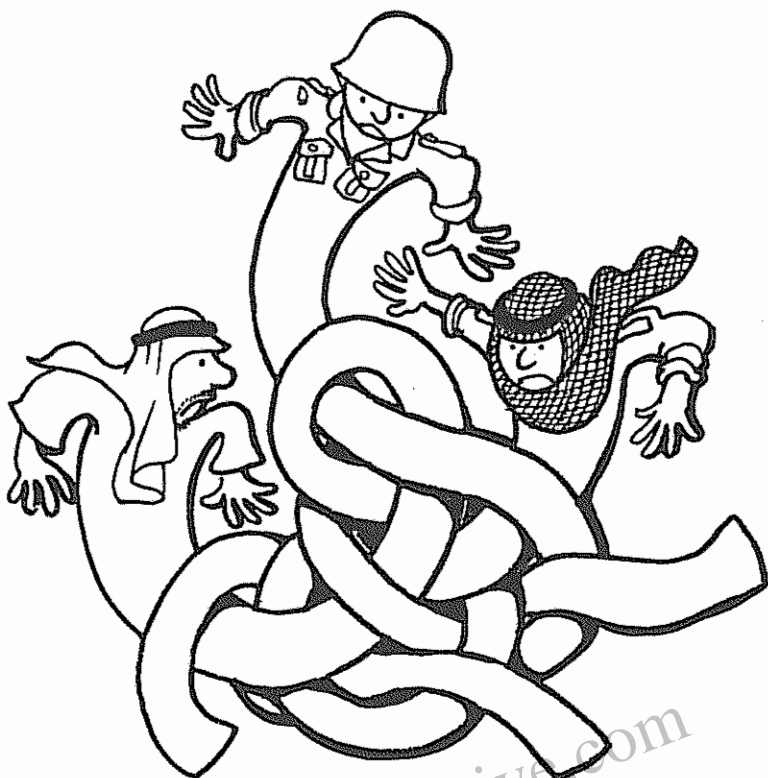
با افتتاح ورانه اندازی یک کارخانه ساخت دست و پای مصنوعی در آذربایجان غربی، تعداد کارخانه‌های سازنده دست و پای مصنوعی در جمهوری اسلامی، به شش واحد رسید.

بدنبال افزایش سرمایه و توسعه تولید جنگ درسرا سرکشور، واردات یا تولید صندلی چرخدار، تخت خواب‌های مخصوص افراد فلج، چوب زیربغل، اتوموبیل و اتوبوس مخصوص حمل معلولان نیز افزایش چشمگیری یافته است.

آمارها می‌گویند که هم‌اکنون بیش از ۱۰ هزار نفر نابینا، فلج و بی‌دست و پا، زندگی دردناکی را در جمهوری اسلامی می‌گذرانند. اینان همگی قربانیان آتش‌افروزی‌های روح‌الله خمینی هستند که بخت آن‌ها را نیاخته‌اند به

عاقبت کار فلسطینی‌ها

بقیه از صفحه ۱



۱۹۷۰ متعاقب افزایش بی‌پای نفیست، بطور قابل ملاحظه سرک‌های مالی و تسلیحاتی خود به فلسطینی‌ها افزودند و چون در عرصه بین‌المللی هم‌نفسود و اقتدار بیشتری پیدا کرده بودند، توانستند از لحاظ سیاسی جنبش فلسطین را به نحو مؤثری حمایت کنند.

نتیجه اینکه دیگر نمی‌شد فلسطینی‌ها را مشت‌مردم آواره و بی‌پناه مانده‌اند آوارگان و بی‌تنامی و کما مبعوجی و روس‌های سفید و بقایای سرخ پوستان آمریکا و کانادا بشمار آورد. به فلسطینی‌ها امکان داده شد که برای خودشان شبه دولت یا دولت در هجرت تشکیل دهند تا بنام پندگی آن‌ها در مجامع بین‌المللی حاضر شوند و با دولت‌های دیگر رابطه برقرار کنند.

اگر کارها به همین منوال، در مسیر عقل و منطق پیش می‌رفت در قدم‌های بعدی حق فلسطینی‌ها برای داشتن سرزمین مستقل و تأسیس دولت مستقل از طرف همه کشورهای جهان، از جمله آمریکا به رسمیت شناخته می‌شد و اسرائیل چاره‌ی نداشت جز آن که دولت فلسطین و کشور فلسطین را بعنوان یک واقعیت قبول کند.

اما فلسطینی‌ها ناگهان مسائل خودشان و هدف نهضت فلسطین را فراموش کردند و به‌مدخله در کار دیگری پرت شدند. گروهی از فلسطینی‌ها را کتلل قذافی به جیره‌خواران و عوامل اجرای مقاصد جنون آمیز خود تبدیل کرد. گروه دیگری سردرمانان حافظ اسدگذاشتند و آلتست راه‌دها شدند. گروهی در خدمت سیاست‌های متضاد شرق و غرب قرار گرفتند و گروهی به صورت تروریست‌های حرفه‌ای و مزدوران جنگی درآمدند که هرچرا غافل‌گانه رخ میدادند انفجاری به وقوع می‌پیوست رد پای آن‌ها دیده می‌شد.

در وقتای ایران فلسطینی‌ها علناً دست به‌مدخله مسلحانه زدند و عملیات خرابکاری را تحت سرپرستی خود گرفتند و بعد از انقلاب، مثل قوم قادی در کشور ایران ما بحق می‌شمرند که داستان‌های جداگانه دارد.

وقتی چنین شد، همه کشورهای بی‌که به نهضت فلسطین کمک می‌کردند در دنیا فتنه نهضت فلسطین خیلی از هدف‌های اصلی خود دور افتاد و لبه‌تیز شمشیر آن عوض آنکه دشمن را تهدید کند متوجه دوستان شده است. ضمناً "اسرائیل هم توانست برای ادعاهای خود دلیل پیدا کند و به همگان بگوید فلسطینی‌ها آنطور که خیال می‌کنید دنبال آلمان نیستند، دنبال شرند و وجودشان برای امنیت و صلح جهانی خطرناک است.

هرگاه زحمت خودشان و زحمت خودشان را در سنگ‌مکافات دهر دیده‌اند آن‌ها را خرید می‌کنند. فلسطینی‌ها وقتی دنبال مسائل خودشان بودند، دنبال با زیا فتن و وطنش بودند محترم بود. وقتی خواست خودشان را خود هر آشی بکنند و هرچا زمینه هرج و مرجی فراهم بود چاق بدست‌ها فرود آمد آنچه رشته‌بند بنه‌شد بنحوی که امروز هر دسته از فلسطینی‌ها به‌گوشه‌ای افتاده‌اند و در راهی که به‌روی آن‌ها با زنده بود یکی بعد از دیگری بسته شده است. عجیب‌که در چنین شرایطی، آن‌ها که فلسطینی‌ها را بدین مسیر کشانند و نگذاشته‌اند مسئله فلسطین به طریق عقلانی حل و فصل شود اما مثال قذافی و اسد و خمینی بی‌شمار از همه بر تیره‌روزی الفتح و عرفات و فلسطینی‌ها می‌خندند.

دلیل که کشورهای تولیدکننده نفت از موضع دیپروزی به‌وضع امروزی رسیده‌اند.

نهضت فلسطین هم مثل او یک سلاحی بی‌ارک می‌توانست در جهت تساهل می‌گشتن در دست داده و از دشمنان دوست‌نما یا دوستان بدتر از دشمن چنان ضربه‌ای خورده است که به آسانی قادر نیست از جای برخیزد. نهضت فلسطین در سلاح مؤثر در اختیار داشت. یک سلاح اخلاقی و یک سلاح جراحی. سلاح اخلاقی فلسطینی‌ها آلمان آن‌ها بود. فلسطینی‌ها می‌گفتند ما ملت هستیم که از خانه خودمان رانده شده‌ایم و حق ما اینست که وطنی داشته باشیم و از آوارگی خلاص شویم. هیچ آدم منصفی نمی‌توانست چنین آرمایی را نفی کند ولی در این دنیا گل و گشاد جنگل وار کافی نیست آدم آرمای بحق داشته باشد تا به‌او اعتنا کنند. برای اینکه به حرف آدم گوش کنند باید مبارزه کرد و از سلاح‌های مختلف بهره‌گرفت و بخصوص فرست‌ها را شناخت و از دست نداد.

فلسطینی‌ها چندین سال تلاش و پایداری کردند و به‌فداکاری‌های بسیار تری سپردند تا بالاخره در موقعیتی قرار گرفتند که دنیا پذیرفت آن‌ها را با پذیرفتن گرفت و برای مشکلاتشان راه حل پیدا کرد. یکی از عواملی که بطور عمده در تقویت موضع فلسطینی‌ها اثر گذاشت، افزایش توانایی مالی و سیاسی کشورهای عربی برای شریک‌الرفتن قیمت نفت بود. کشورهای عربی تولیدکننده نفت در همه

شیراک آیت‌الله خمینی نیست که دهانش را با زکند و نسجیده یک چیزی پیرا ندوید، حجت الاسلام رفسنجانی و حجت الاسلام خامنه‌ای بر آن مال به‌کشند تا گندش بیشتر بر نخیزد. آن‌ها که شمس سیاسی دارند از اینکه شاک شیراک بحث تازه‌ای را در مورد مشروعیت سازمان آزادی بخش فلسطین "الفتح" و موضوعیت تأسیس دولت مستقل فلسطین پیش کشیده است به‌سادگی نمی‌گذرند. حرف‌های شیراک را میتوان یک قرینه یک تغییر روش، یا دستکم یک تغییر بنیادین در سیاست غرب نسبت به مسئله فلسطین و فلسطینی‌ها تلقی کرد.

تا همین اواخر ممکن نبود یک سیاستمدار اروپایی، آن هم در مقام نخست‌وزیر فرانسه یعنی کشوری که بیش از سایرین به روابط خود با اعراب اهمیت می‌دهد، با چنین بی‌اعتنایی دربار فلسطین و سازمان "الفتح" تردید برآورد و طوفانی از بی‌نیاورد، با این قرآنی که می‌بینیم مطمئن باشید آنچه را امروز شیراک می‌گوید و هتل‌ها تینینون برای گرفتن زهر آن اطلاعیه رقیق دو سطر صادری کند فردا بصورت یک سفونی سیاسی در کلیه پایتخت‌های غربی و سپس در زیر سقف مجامع بین‌المللی خواهیم شنید.

این را می‌گویند توفیق معکوس در یک امر سیاسی.

چرا کار فلسطین و فلسطینی‌ها بدینجا کشید؟ جوابش ساده است: به‌همان

بهشت روح‌الله رهسپار شدند. این آمار البته ده‌ها هزار رتنی را که بر اثر فقر، امراض گوناگون و فقدان بهداشت در چند ساله اخیر زمین گیر شده‌اند، در بر نمی‌گیرد. از سوی دیگر برای اصرار قانون ارتجاعی قصابی یعنی چشم‌برکنندن و دست و پا بریدن، صدها تن دیگر به‌این آمار اضافه شده‌اند. بعید نیست اگر واقع به‌همین منوال پیش‌رو، در چند سال آینده تعداد افراد دست و پا بریده و ناقص‌العضو فهرستی طولانی‌تری را زین بجای گذارد.

رئیس‌سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی در ارتباط با این موضوع اخیراً بدون

آنکه اشاره‌ای به علل اصلی افزایش حیرت‌انگیز معلولان کند، تنها به‌ذکر این نکته اکتفا کرد که فلج‌ها، نقیصی عضوها و عقب‌افتادگی‌های ذهنی، ناشی از عدم رعایت بهداشت و عدم رشدگشاوری و در نتیجه سوء تغذیه است. وی گفت در سفر خود به استان آذربایجان غربی ضمن دیداری با امام جمعه‌رضا شیه و استان آذربایجان غربی قرار شد امام جمعه در خطبه‌های نماز با طرح بعضی از مسائل اجتماعی و با لابردن فرهنگ جامعه، یک عامل پیش‌گیری معلولیت‌ها را فراهم آورد. این راه حل به سبک جمهوری ولایت فقیه، یعنی تمحیص

نشانی: QYAM IRAN C/O C.B. 17, bd RASPAIL 75007 PARIS FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد